



تمنّای عبّور

(تفسیر سورۀ مبارکۀ جمعہ)

پژوهشگاه امام صادق علیه السلام

تمنای عبور

(تفسیر سورۃ مبارکه جمعه)



موضوع: تفسیر قرآن

تهیه کننده: پژوهشگاه امام صادق (ع)

نویسنده: محمدرضا صداقت

ناظران علمی: علی اکبر محمدی گراشی، علیرضا خراشادی زاده

ویراستار: مسلم شو بکلائی

ناشر: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

چاپ: مرکز چاپ نمایندگی ولی فقیه در سپاه

نوبت چاپ: اول ○ تاریخ چاپ: بهار ۱۳۹۳ ○ شمارگان: ۱۳۲۰۰۰

فهرست

پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۲

درس اول: کلیات

فضیلت تلاوت سورة جمعه.....	۱۶
محتوای کلی سورة جمعه.....	۱۷

درس دوم: تسبیح و تنزیه خداوند

آفریدگان و تسبیح و تنزیه پروردگار.....	۲۰
مقتضیات منزّه بودن خدای تعالی از هر نقص و حاجت.....	۲۲
اهمیت و جایگاه تسبیح خداوند در شریعت.....	۲۳
مراد از تسبیح و تقدیس.....	۲۵
مراد از مَلِک، عَزّت و حکمت.....	۲۶
ناسازگاری عَزّت با رفاه همه جانبه.....	۲۷
پیام‌ها.....	۲۸
واژه‌های مهم.....	۲۹

قواعد	۲۹
صفت (نعت)	۲۹
تمرین	۳۰

درس سوم: انسان سازی، از اهداف رسالت انبیا

مقصود از «أَمِّينَ»	۳۲
بحث روایی	۳۳
منظور از تعلیم حکمت	۳۴
مقصود از تعلیم و علت مقدم آوردن تزکیه	۳۶
اهمیت تزکیه و انسان سازی	۳۷
گمراهی آشکار	۴۰
یاوران آخرالزمان	۴۱
پیام‌ها	۴۳
واژه‌های مهم	۴۴
قواعد	۴۵
حال	۴۵
تمرین	۴۵

درس چهارم: فضل و مشیت خداوند

فضل الهی	۴۶
تعریف مشیت	۴۸
۱. مشیت تکوینی	۴۸
۲. مشیت تشریعی	۴۸
رابطه مشیت و حکمت	۴۹
رابطه مشیت و اختیار	۴۹
پیام‌ها	۵۳
واژه‌های مهم	۵۳

قواعد	۵۳
مبتدا و خبر	۵۳
تمرین	۵۴

درس پنجم: علم و عمل

مقصود از حمل کتاب	۵۵
معنای کلمه «سیفر»	۵۷
وجه اتصال آیه با بعثت پیامبر اسلام	۵۸
گوشه‌ای از سیمای زشت یهود در قرآن	۵۸
عالم بی عمل	۵۹
پیام‌ها	۶۱
واژه‌های مهم	۶۱
قواعد	۶۲
افعال ذم	۶۲
تمرین	۶۲

درس ششم: آزمایش الهی

مقصود از اولیای خدا	۶۳
ویژگی‌های اولیاءالله	۶۵
۱. ایمان	۶۵
۲. دوری از ترس و اندوه از غیر خدا	۶۵
۳. آرزوی مرگ	۶۶
خودبرتربینی قوم یهود و سرانجام آن	۶۷
علل عدم تمنای مرگ	۷۰
۱. دل‌بستگی شدید به دنیا	۷۰
۲. هراس از نیستی	۷۱
۳. ترس از کیفر اعمال	۷۲

پیام‌ها.....	۷۳
واژه‌های مهم.....	۷۴
قواعد.....	۷۴
حروف شرط.....	۷۴
تمرین.....	۷۵

درس هفتم: مرگ آگاهی

حتمی بودن مرگ.....	۷۶
آگاهی افراد بر حقیقت اعمال خود پس از مرگ.....	۷۸
نامه‌های اعمال.....	۷۹
غیب و شهادت.....	۸۱
پیام‌ها.....	۸۲
واژه‌های مهم.....	۸۲
قواعد.....	۸۳
مضارع مجهول.....	۸۳
تمرین.....	۸۳

درس هشتم: نماز جمعه

بزرگ‌ترین اجتماع عبادی - سیاسی هفته.....	۸۴
نخستین نماز جمعه در اسلام.....	۸۵
اهمیت نماز جمعه.....	۸۷
پیام‌ها.....	۸۸
واژه‌های مهم.....	۸۹
قواعد.....	۸۹
ماضی مجهول.....	۸۹
تمرین.....	۸۹

درس نهم: نماز جمعه (۲)

۹۰	اهمیت و فلسفه نماز جمعه
۹۳	شرایط و جوپ نماز جمعه
۹۴	آداب نماز جمعه و محتوای خطبه‌ها
۹۴	أ. آمادگی قبلی
۹۴	ب. نظافت و آراستگی
۹۶	پیام‌ها
۹۷	واژه‌های مهم
۹۸	قواعد
۹۸	فعل امر
۹۹	تمرین

درس دهم: یاد خدا

۱۰۰	نکات
۱۰۱	طلب روزی
۱۰۳	اثرات روحی تضمین روزی
۱۰۴	کار و کوشش و تضمین روزی
۱۰۵	منظور از ذکر
۱۰۸	پیام‌ها
۱۰۹	واژه‌های مهم
۱۱۰	قواعد
۱۱۰	حروف مشبیه
۱۱۱	تمرین

درس یازدهم: رازقیت خداوند

۱۱۲	شان نزول
۱۱۴	رازق بودن خداوند

- تلاش و کار برای خدا..... ۱۱۶
- آثار کار برای خدا..... ۱۱۷
۱. نداشتن ترس و اندوه در قیامت..... ۱۱۷
۲. پاداش چند برابر..... ۱۱۸
۳. فلاح و رستگاری..... ۱۱۸
۴. آرامش خاطر..... ۱۱۸
- پیام‌ها..... ۱۲۰
- واژه‌های مهم..... ۱۲۱
- قواعد..... ۱۲۱
- مفعول به..... ۱۲۱
- انواع مفعول به..... ۱۲۲
۱. اسم ظاهر..... ۱۲۲
۲. ضمیر متصل مفعولی..... ۱۲۲
۳. ضمیر منفصل مفعولی..... ۱۲۳
- تمرین..... ۱۲۳
- منابع..... ۱۲۴

پیشگفتار

وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. (مائده: ۸۳)

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگان‌شان را می‌بینی که به سبب آنچه از حق شناخته‌اند لبریز از اشک می‌شود، می‌گویند: پروردگار!! ایمان آوردیم، پس، ما را در زمره گواهان [که به حَقَّانیت پیامبر و قرآن گواهی می‌دهند] بنویس.

هیچ مکتبی بالاتر از قرآن نیست. قرآن هدایت‌گر انسان‌ها به مقاصد عالی‌ه‌ای است که در باطن آنها نهفته است و باید در تمام شئون زندگی انسانی وارد شود.^۱ در فضای زندگی، قرآن باید حکومت کند و برکات قرآنی موج بزند. در سایه قرآن است که معرفت و بصیرت و شجاعت معنا پیدا می‌کند و انسان به سمت هدف‌های درست متوجه می‌شود.^۲

۱. ر.ک. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۵۱۱ و ج ۱۶، ص ۳۹.

۲. ر.ک. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۰/۱۰/۱۱.

قرآن به معنای تلاوت کردن و اعتقاد داشتن فقط نیست، قرآن مجموعه نظام یک زندگی اجتماعی است. قرآن دستورالعمل یک حیات سعادت‌مندانه و زندگی توأم با عزّت است.^۱

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی در تداوم طرح نور مبین در سپاه، با تأکید بر آموزش مفاهیم قرآن کریم در ماه مبارک رمضان، تفسیر سورة مبارکه جمعه را در دستور کار خود قرار داده است که تنظیم مطالب هر درس معمولاً به شکل زیر می‌باشد:

۱. آیه و ترجمه آن

۲. شأن نزول

۳. تفسیر

۴. روایات مرتبط

۵. پیام‌ها

۶. واژه‌های مهم

۷. قواعد

۸. تمرین

تدوین مطالب بر اساس نیاز کارکنان و متناسب با شرایط سازمانی سپاه صورت پذیرفته و در دوازده درس جهت تدریس در سال ۱۳۹۳ (رمضان المبارک ۱۴۳۵ ه. ق) پیش‌بینی شده است.

لازم است از ریاست محترم پژوهشگاه امام صادق علیه السلام حجت الاسلام دکتر میرمحمدی، معاونت تدوین متون آموزشی حجت الاسلام دکتر محمود پاکیزه،

۱. از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۶/۱۱/۹.

مدیر گروه علمی متون درسی حجت الاسلام دکتر عزیزان و تمامی کسانی که در تدوین این کتاب همکاری داشته‌اند کمال تشکر و قدردانی را داشته باشیم.

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه
اداره برنامه‌ریزی، ارزشیابی و محتوای آموزشی

مقدمه

أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبَةُ اللَّهِ فَتَعَلَّمُوا مَأْدِبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ حَبْلُ
اللَّهِ وَهُوَ النُّورُ الْبَيِّنُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ عِصْمَةٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ وَنَجَاةٌ
لِمَنْ تَبِعَهُ.^۱

این قرآن مهمانی خداست، چندان که می‌توانید از مهمانی خدای تعالی
فراگیرید. این قرآن ریسمان خدا، نور روشن و شفای سودمند است.
حفظ‌کننده کسی است که بدان تمسک کند و نجات‌بخش است برای
کسانی که از آن پیروی نمایند.

امیر المؤمنین علیه السلام در عظمت این کتاب الهی می‌فرماید:

فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ.^۲

پس، خدای سبحان در کتاب خود بی‌آنکه او را بنگرند خود را به
بندگان شناساند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۶۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

حضرت زین العابدین علیه السلام سفارش می نماید:

آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا.^۱

آیات قرآن گنجینه است. پس، هرگاه گنجینه‌ای را باز می‌کنید، باید بنگرید که در آن چه نهفته است.

قرآن عهد خداوند، بهار دل‌ها و نیکوترین گفتارهاست. ماه رمضان که در لسان معصومین علیهم السلام، شهر الله معرفی شده، بهار قرآن و کلام الله است. این ماه شرافتش به نزول قرآن در آن است.^۲ ماه رمضان ماهی است که انسان در آن به ضیافت الهی فراخوانده شده است و بر اثر رحمت پروردگار، دل‌ها از گناه شست‌وشو و پاک می‌گردد.

و جوب روزه در ماه نزول قرآن می‌تواند اشاره باشد به اینکه روزه و امساک از غیر خدا در این ماه در غیب را به روی روزه‌دار می‌گشاید.^۳

امام راحل علیه السلام اعراض از دنیا و عدم دلبستگی به تعلقات مادی را راه ورود به ضیافت الهی دانسته، می‌فرماید:

آن چیزی که انسان را به ضیافتگاه خدا راه می‌دهد این است که غیر خدا را کنار بگذارد... مهم ادراک این معناست که مراتب کمالات انسان برای ورود در ضیافت خدا زیاد است، و باید از مقدمات شروع بشود. مقدمات هم همانی است که توجه به غیر نداشتن و غیری را ندیدن و جز خدا ندیدن و توجه به هیچ چیز غیر از او نداشتن... از همه مردم این معنا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲. تسنیم، ج ۹، ص ۳۲۵.

۳. همان، ج ۹، ص ۳۱۹.

مطلوب است، و اگر بخواهند در ضیافت خدا وارد بشوند به اندازهٔ وسع

خودشان باید از دنیا اعراض کنند و قلبشان را از دنیا بر گردانند.^۱

مقام معظم رهبری وظیفهٔ نظام اسلامی را هدایت مردم به حیات طیبه بیان

می نماید و در چگونگی ایجاد این حیات می فرماید:

- یک ملت آن وقتی زندگی گوارا دارد که احساس کند و ببیند که دنیا و

آخرت او بر طبق مصلحت او به پیش می رود و به سمت هدف های او

حرکت می کند؛ این زندگی گوارا است.^۲

- اگر بتوانیم با قرآن انس بگیریم، معارف قرآن را در دل و جان خودمان

نفوذ بدهیم، زندگی ما و جامعهٔ ما قرآنی خواهد شد.^۳

ماه مبارک رمضان فرصتی است گرانبها برای انس بیشتر با قرآن و تلاوت و

تعمق در آیات الهی تا از رهگذر این تدبر و انس، زندگی فردی، اجتماعی و

نهادی صبغه ای الهی یابد.

تفسیر سورة مبارکه جمعه، در ادامهٔ تفسیر سور مسبحات، در دوازده درس

و بر اساس ترتیب آیات تدوین گردیده و در بردارندهٔ مباحث زیر است:

۱. تسبیح عمومی موجودات

۲. هدف از بعثت پیامبر اسلام ﷺ از نظر بُعد تعلیم و تربیت

۳. هشدار به مؤمنان که از اصول آیین حق منحرف نشوند، آن گونه که یهود

منحرف شدند

۴. اشاره به قانون عمومی مرگ که دریچه ای به عالم بقا است

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۹۱.

۲. از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۳/۱/۲.

۳. همان، ۱۳۸۹/۴/۱۴.

۵. دستور مؤکد برای انجام فریضه نماز جمعه و تعطیل کسب و کار برای شرکت در آن.

شایسته است مربیان محترم با استفاده از خلاقیت و ابتکار فردی، ضمن رعایت عناوین کلی دروس، مطالب هر درس را به شکل جذاب و اثرگذار ارائه نمایند. پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار، با قرآن بمیران و در سایه قرآن محشور بفرما؛ ما را از اهل بیت علیهم السلام و قرآن جدا مکن؛ زندگی ما را روز به روز به زندگی قرآنی نزدیک تر بفرما.

پژوهشگاه امام صادق علیه السلام
معاونت تدوین متون آموزشی

درس اول

کلیات

سوره جمعه مدنی است و بیست و یک آیه دارد.^۱

فضیلت تلاوت سوره جمعه

در فضیلت تلاوت این سوره روایات بسیاری وارد شده است. در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم:

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجُمُعَةِ أُعْطِيَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ وَ
بَعْدَ مَنْ لَمْ يَأْتِهَا فِي أَمْصَارِ الْمُسْلِمِينَ.^۲

هر کس سوره جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند و کسانی که شرکت نمی کنند در تمام بلاد مسلمین به او ده حسنه می بخشد.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است:

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۳؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۹۹؛ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن،

ج ۲۵، ص ۳.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۰.

الْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ إِذَا كَانَ لَنَا شَيْعَةٌ أَنْ يَقْرَأَ فِي ثَلَاثَةِ الْجُمُعَةِ بِالْجُمُعَةِ وَ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ بِالْجُمُعَةِ وَ الْمُنَافِقِينَ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا يَعْمَلُ بِعَمَلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كَانَ جَزَاؤُهُ وَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ.^۱

بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه، سوره جمعه و «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و در ظهر جمعه، سوره جمعه و منافقین را بخواند، و هر گاه چنین کند گویی عمل رسول الله ﷺ را انجام داده است، و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت می باشد.

مخصوصاً تأکید زیادی روی این مطلب شده است که سوره جمعه و سوره منافقین را در نماز جمعه بخوانند و در بعضی از روایات آمده است که تا آنجا که ممکن است آن را ترک نکنند.^۲

با اینکه عدول از سوره توحید و سوره کافرون به سوره های دیگر در قرائت نماز جایز نیست، این مسئله در خصوص نماز جمعه استثنا شده است و عدول از آنها به سوره جمعه و سوره منافقین جایز بلکه در شرایطی مستحب نیز شمرده شده است.^۳ اینها همه نشانه اهمیت فوق العاده این سوره است.^۴

محتوای کلی سوره جمعه

این سوره، به بیانی کاملاً انگیزنده، مسلمین را وادار می کند که نسبت به نماز جمعه اهتمام بورزند و آنچه را که در به پاداشتن نماز جمعه لازم است فراهم

۱. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۷۶.

۲. إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَ بِالْجُمُعَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَارَةً لَهُمْ وَ الْمُنَافِقِينَ تَوْبِيخًا لِلْمُنَافِقِينَ وَ لَأَيُّبُنْغَى تَرَكُهَا فَمَنْ تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا فَلَا صَلَاةَ لَهُ. الکافی، ج ۳، ص ۴۲۵.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۸۹؛ مدارک الأحکام، ج ۴، ص ۸۸.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۲.

سازند، چراکه نماز جمعه از شعائر بزرگ خدا است و تعظیم و اهتمام به امر آن دنیای و آخرت مردم را اصلاح می‌کند.

خدای تعالی بیان این مطلب را با تسبیح و ثنای بر خود آغاز کرده است که در میان قومی امی، رسولی از خود آنان مبعوث کرد تا:

۱. آیات او را بر آنان بخواند؛

۲. با اعمال صالح و اخلاق پاک، آنان را تزکیه نماید؛

۳. کتاب و حکمت به آنان بیاموزد.

به همین منظور، کتاب خدا و معارف دینش را به بهترین و جهی بر آنان و افرادی که به آنان ملحق می‌شوند نازل کرد. خداوند آنان را بر حذر می‌دارد از اینکه مانند یهود باشند، قومی که خدای تعالی تورات را بر آنان نازل کرد، ولی آنان آن را حمل نکرد، به معارف آن معتقد نشدند و به احکامش عمل نکردند، در نتیجه، مانند چهارپایان به حمل کتاب بسنده کردند.^۱

وقتی قرآن از قسمتی از واقعیّت انحراف یهودیان سخن می‌راند - کسانی که از بارزترین صفاتشان چنگ در زدن به ماده و زندگی دنیاست «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ»^۲ - مقیاسی دقیق برای شناخت دعوت‌کننده به حق و مدعی چنان دعوتی به ما می‌دهد. آن مقیاس این است: کسی که رسالت را حمل می‌کند و حقّاً به محتوای آن ایمان دارد در دفاع از آن رسالت از مرگ پروایی نمی‌کند.^۳

خداوند در پایان سوره به عنوان نتیجه دستور می‌دهد که وقتی بانگ نماز جمعه بلند می‌شود، بازار و داد و ستد را رها نموده، به سوی ذکر خدا بشتابید؛

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۲. آنان را از مردم دیگر به زندگانی این جهانی حریص تر خواهی یافت. (بقره: ۹۶)

۳. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۹۸.

حق تعالی افرادی را که خلاف این دستور عمل می کنند و رسول خدا ﷺ را - در حالی که مشغول خطبه نماز است - رها نموده، به سوی دادوستد می روند سرزنش می کند؛ «خداوند متعال این رفتار را نشانه آن می داند که این گونه افراد معارف کتاب خدا و احکامش را نپذیرفته اند.»^۱

چون در اندیشیدن خود ژرف تر شویم، رابطه ای استوار میان آغاز این سوره با تسبیح و پایان آن با فراخواندن به نماز و شکیبایی بر آن در برابر فریفتن و دلربایی تجارت و سرگرمی خواهیم یافت: اینکه نماز بی گمان بارزترین مصداق های تسبیح در زندگی مؤمن است.^۲

می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد:

۱. تسبیح عمومی موجودات

۲. هدف از بعثت پیامبر اسلام ﷺ

۳. هشدار به مؤمنان که از اصول آیین حق منحرف نشوند، آن گونه که یهود منحرف شدند

۴. اشاره به قانون عمومی مرگ که دریچه ای به عالم بقا است

۵. دستور مؤکد برای انجام فریضه نماز جمعه و تعطیل کسب و کار برای

شرکت در آن.^۳

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۴.

۲. تفسیر هدايت، ج ۱۵، ص ۳۹۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۱.

درس دوم

تسبیح و تنزیه خداوند

يَسْبِيحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. (جمعه: ۱)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدای می گویند،

خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا، و عزیز

و حکیم است!

آفریدگان و تسبیح و تنزیه پروردگار

از آنجا که خداوند آفریدگان را برای عبادت آفریده است، در ضمیر آنها نیاز به ذات بی نیاز خود را به ودیعه نهاده و آنها را چنان سرشته است که نقص و ناتوانی خویش را احساس کنند. و مهم شناخت اوست که ذاتش را هیچ حد و اندازه و ناتوانی و کاستی نیست. از این رو، آفریدگان برای خود و جودی بدون فضل و لطف و بخشش های خداوند نمی بینند و هدفی و الا تر از نزدیکی جستن به او، از طریق منزّه شمردن و تسبیح و افزون جستن فضل او با ذکر نام های نیکویش، نمی شناسند. به این سبب، آفریدگان همواره در تسبیح ذات عزّ و جلّ اویند.^۱

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۰۱.

این سوره با تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود و به قسمتی از صفات جمال و جلال و اسماء حسناى او اشاره می کند که در حقیقت، مقدمه‌ای برای بحث آیات بعدی است.^۱

کلمه «تسبیح» به معنای منزّه دانستن است. وقتی می گوییم: «سبحان الله»، معنایش این است که طهارت و زاهدت از همه عیوب و نقایص رابه او نسبت می دهیم.

اگر از تسبیح در آیه با صیغه مضارع تعبیر کرده است، برای این است که استمرار را بفهماند. پس، معنای آن این نیست که نامبردگان در آینده تسبیح می کنند، بلکه معنایش این است که همواره و مستمر تسبیح می کنند.^۲ در جهان بینی الهی، پرستش و عبادت خداوند مخصوص انسان نیست، بلکه همه موجودات در حال پرستش اند. در وصف تسبیح موجودات هستی آمده است:

– قرآن تسبیح موجودات را آگاهانه و از روی علم و شعور می داند.^۳

– هرکسی نمی تواند تسبیح سایر موجودات را درک کند.^۴

راوی می گوید: پیامبر ﷺ یک مشت سنگریزه برداشت و سنگریزه هادر دست آن حضرت ﷺ تسبیح گفتند. سپس، آنها را در دست علی ﷺ ریخت؛ سنگریزه هادر دست او نیز تسبیح گفتند و ما صدای تسبیح را در دستان آن دو شنیدیم. بعد، وقتی که به دست ما ریخت، تسبیح نگفتند.^۵

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۴.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۴.

۳. «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ». (نور: ۴۱)

۴. «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». (اسراء: ۴۴)

۵. أَنَّهُ ﷺ أَخَذَ كَفًّا مِنَ الْحَصَى فَسَبَّحَ فِي يَدِهِ ثُمَّ صَبَّهَ فِي يَدِ عَلِيٍّ فَسَبَّحَ فِي يَدِهِ حَتَّى سَمِعْنَا التَّسْبِيحَ فِي أَيِّدِهِمَا ثُمَّ صَبَّهَ فِي أَيِّدِنَا فَمَا سَبَّحَتْ فِي أَيِّدِنَا. (الخراج و الجرائع، ج ۱، ص ۴۷)

مولوی می گوید:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان
ما سميعيم و بصير و باهشيم باشما نامحرمان ما خامشيم

مقتضیات منزّه بودن خدای تعالی از هر نقص و حاجت

موجودات آسمانی و زمینی، با نقصی که در آنها است و جبران کننده اش خداست و با حوایجی که دارند و برآورنده اش خداست، خدا را از هر نقص و حاجتی منزّه می دارند، چون هیچ حاجت و نقصی نیست مگر آنکه تنها کسی که امید بر آوردن آن حاجت و جبران آن نقص در او می رود خدای تعالی است. پس، خود او منزّه از هر نقص و حاجت است. در نتیجه، حکمرانی در نظام تکوین در بین خلق و طبق دلخواه نیز تنها حق اوست و، همچنین، حکمرانی و قانون گذاری در نظام تشریع و در بندگانش به هر طور که صلاح بداند خاص اوست، و او مِلکی است که می تواند در اهل مملکتش حکم براند، و بر اهل مملکت است که او را اطاعت کنند. یکی دیگر از مقتضیات نزاهتش این است که اگر در نظام تشریع برای خلق خود دینی تشریع می کند، از این جهت نیست که احتیاجی به عبادت و اطاعت آنان داشته باشد و بخواهد با عبادت آنان نقصی از خود جبران و حاجتی از خود بر آورد، چون او قدوس و منزّه از هر نقص و حاجت است.

یکی دیگر این است که اگر دینی برای خلقش تشریع کرد و آن را به وسیله رسولش به اطلاع خلق رسانید و خلق دعوت آن رسول را پذیرفتند و خدا را اطاعت و عبادت نکردند، نقصی بر ساحت مقدسش عارض نمی شود و بر دامن کبریایی اش گردی نمی نشیند، و نه چنان است که خلق او را شکست داده باشند، چون او عزیز است، یعنی مقتدری شکست ناپذیر است.

خداوند اگر به مقتضای ملک بودن و قدوس و عزیز بودنش، دینی برای بندگانش تشریع می کند، ممکن نیست بیهوده و بدون نتیجه تشریع کرده باشد،

برای اینکه او حکیم علی الاطلاق است و آنچه می کند جز برای مصلحتی که دارد نیست و آنچه نیز اراده می کند جز به نفع بندگان و خیری که به خود آنان عاید شود نیست.

تشریع دین و انزال کتب آسمانی و بعث رسولان برای تلاوت آیات برای مردم و برای تزکیه و تعلیم خلق، همه اش، فضل و منتی از سوی خدا است، و به همین جهت، در آیه بعدی منت آن فضل را بر مردم می گذارد.^۱

اهمیت و جایگاه تسبیح خداوند در شریعت

تسبیح خداوند ریشه و اساس تمام عقاید و تفکرات صحیح اسلامی است:

– توحید بر اساس تسبیح و منزه دانستن خداوند از شرک است.^۲

– عدل بر اساس منزه دانستن خداوند از ظلم است.^۳

– نبوت و امامت بر اساس تسبیح خداوند است، یعنی خداوند منزه است از

اینکه بشر را بدون راهنما و به حال خود واگذارد. بنابراین، کسانی که می گویند:

خداوند وحی و راهنمایی نفرستاده است، در حقیقت، او را به درستی نشناخته اند.^۴

– معاد، بر اساس تسبیح خداوند و منزه دانستن او از کار عبث و بیهوده

و باطل است.^۵

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۵.

۲. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ منزه است خدا از آنچه همتای او قرار می دهند. (طور: ۴۳)

۳. «سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»؛ منزه است پروردگار ما؛ مسلماً ما ظالم بودیم. (قلم: ۲۹)

۴. «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ»؛ آنها خدا را درست نشناختند که

گفتند: خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است! (انعام: ۹۱)

۵. «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ»؛ بارها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزه می تو! (آل عمران: ۱۹۱)؛

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛ آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم

و به سوی ما باز نمی گردید؟ (مؤمنون: ۱۱۵)

اگر انسان خداوند را از هر عیب و نقص مبرا دانست، عاشق و بنده او می شود، از او پروا می کند و براو توکل می نماید. چنین کسی، به یقین، روابط اجتماعی و حرکات و افعال خود را مطابق رضای او تنظیم می کند. تسبیح خداوند نوعی تشکر از اوست. قرآن می فرماید: هرگاه فتح و پیروزی به سراغ شما آمد، خدا را تسبیح گوید.^۱

تسبیح خداوند کفاره کلماتی است که در مجالس گفته یا شنیده می شود. در حدیث، می خوانیم که رسول خدا ﷺ فرمود: ذکر «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبِّ تَبَّ عَلَيَّ وَاغْفِرْ لِي» کفاره مجلس است.^۲

تسبیح وسیله نجات است. قرآن درباره حضرت یونس علیهِ السلام می فرماید: «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».^۳

در حدیث آمده است: هنگامی که انسان «سبحان الله» می گوید، تمام فرشتگان براو درود می فرستند.^۴

در سحرهای ماه مبارک رمضان، سفارش به قرائت دعایی^۵ شده است که تمام جملات آن با «سبحان الله» آغاز می شود: «سُبْحَانَ مَنْ يُعَلِّمُ جَوَارِحَ الْقُلُوبِ ... سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَتَعَدَّى عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ ...».^۶

۱. «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ... فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ». (فتح: ۱-۳)

۲. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۵، ص ۲۹۰.

۳. اگر او تسبیح گو نبود، برای همیشه در شکم ماهی ماندگار بود. (صافات: ۱۴۳)

۴. فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقْسِرُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ هُوَ تَعْظِيمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَنْزِيهُهُ عَمَّا قَالَ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ صَلَّى عَلَيْهِ كُلُّ مُلْكٍ. (التوحيد)

[للصدوق]، ص ۳۱۲

۵. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۸۴: من أدعيه تتكرر كل ليلة من وقت السحر.

۶. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۲.

مراد از تسبیح و تقدیس

تسبیح که برای اظهار برترین مراتب تعظیم، یعنی توحید است، از «سَبَّح» به معنای آمد و شد و سعی و تلاش در حرکت است و چون بنده موفق مبادرت و سرعت به انجام عبادت دارد به تسبیح موسوم شده است.^۱

البته، بعضی از لغت‌شناسان «سَبَّح» را به معنای خصوص حرکت در مسیر حق بدون هر گونه ضعف و انحراف دانسته‌اند، نه مطلق حرکت. به بیان دیگر، آنها دو جهت را در آن لحاظ می‌نمایند: یکی حرکت در مسیر حق و دیگری دوری از ضعف و انحراف. از این رو، تسبیح خداوند را به این معنا گرفته‌اند: «ما امر تو را جاری بر حق می‌دانیم و هیچ‌گونه ضعف و کثری و نقصی در آن نمی‌بینیم».^۲

تقدیس از «قَدَّس» به معنای تطهیر است.^۳ کلمه «قدوس» صیغهٔ مبالغه از «قُدس» است، که آن نیز به معنای نزاهت و طهارت است.^۴ خداوند قدّوس و پاک است، به معنای پاک بودن مطلق از هر نقص و عیب و محدودیت. پس، هیچ چیز و هیچ کس تسبیح و عبادت را شایسته‌تر از او نیست.^۵ در تفاوت تقدیس با تسبیح گفته شده است که تسبیح منزّه ساختن خداوند از شریک، و تقدیس تنزیه او از هر عیبی است.^۶ و یا تسبیح عبارت از تنزیه خداوند از شریک و هر گونه عجز و نقص است، در حالی که تقدیس عبارت از خصوص منزّه ساختن خداوند از نقایص مادی و طبیعی - مانند نیازمندی به زمان و مکان - است.^۷

۱. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۹۲.

۲. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۹.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۴.

۵. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۰۳.

۶. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳۵.

۷. ر. ک. تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۷.

همچنین، گفته شده^۱ که تسبیح و تقدیس، هر دو، به معنای تنزیه از نقص است، تنها با این تفاوت که تسبیح درباره خصوص خداوند به کار می رود.^۲

مراد از مَلِک، عزّت و حکمت

«مَلِک» کسی است که مقام حکمرانی در نظام جامعه مختص به او است. و واژه «عزیز» به معنای مقتدری است که هرگز شکست نمی پذیرد و کلمه «حکیم» (متقن کار) کسی است که هیچ عملی از وی از جهل و گزاف ناشی نمی شود، و هر چه می کند با علم می کند و برای آن مصالحی در نظر گرفته است.^۳

خداوند به تسلّط و عزّت بر هر چه بخواهد تواناست، و نیازمند به کسی نمی شود. وقتی ما او را تسبیح می کنیم یا او ما را به تسبیح خود فرامی خواند از نیازمندی او به ما یا بدان تسبیح نیست، زیرا او خود سبّوح و پیروزمند و فرمانروا و پاک از هر عیب است و، به تفضّل و عنایت خود بر ما، تسبیح خود را وسیله ای برای رسیدن به خشنودی و پاداش خود ساخته است و او حکیم است.

در میان نام های نیکویی که در این آیه کریم آمده است روابطی استوار وجود دارد. پس، فرمانروای حقیقی و راستین، ناگزیر، باید پاک و قدرتمند و حکیم باشد تا بر ملک خود تسلّط داشته باشد. و تسلّط و عزّت جز به ملک و فرمانروایی صورت نیندد، چنان که فرمانروایی نیز جز به عزّت و تسلّط نباشد. همچنین، پاکی و قداست موجب تسلّط و عزّت است.

خدای تعالی تنها صفت «عزیز» را ذکر نگفته است بلکه صفت «حکمت» را نیز در ادامه بیان کرده است. پس، او فرمانروایی است دارای قوّت در حکمت،

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۳۰.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۴.

که زندگی و هستی را تنها به قوت نمی گرداند بلکه به قوت بر آن مسلط است و به حکمت آن را می گرداند و تدبیر آن می کند.^۱

شاید چهار صفت «الْمَلِكِ، الْقُدُّوسِ، الْعَزِيزِ، الْحَكِيمِ» در این آیه، مقدمه آیه بعد باشد که می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ...»؛ اگر خداوند برای شما پیامبری می فرستد، به سبب نیاز خداوند به پرستش نیست، بلکه او حاکمی منزّه و مقتدر است و بعثت انبیا بر اساس حکمت اوست تا انسان را، از طریق تزکیه و خودسازی و تعلیم و آموزش دین و حکمت، از ظلمات به نور برساند.^۲

ناسازگاری عزّت با رفاه همه جانبه

ملّتی که بخواهد عزیز باشد و استقلال و آزادی اش را حفظ کند لازم است از برخی امکانات رفاهی چشم پوشد و بعضی از محرومیت ها را از جان و دل بپذیرد؛ چنان که حضرت علی (ع) فرمود:

لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَ وَلِيْمَةٌ.^۳

تصمیم جدی با تن پرستی جمع نمی شود.

لَا تَجْتَمِعُ الْفُطْنَةُ وَ الْبُطْنَةُ.^۴

تیزهوشی و شکم بارگی با همدیگر جمع نمی شود.

البته، خداوند اگر بخواهد، می تواند به تنهایی ریشه ظالمان را برکند ولی او می خواهد انسان ها را بیازماید و از این راه کامل کند: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ»؛

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۰۳.

۲. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۱.

۳. نهج البلاغه، کلام ۲۴۱.

۴. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۳۷۰.

«و اگر خدامی خواست خودش آنها را امجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازد و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی برد.» (محمد: ۴)

او می خواهد مجاهد فی سبیل الله و شهید در راه حق بسازد. البته، جهاد و مبارزه هم کار آسانی نیست و گرنه این همه فضیلت و پاداش برای آن قرار داده نمی شد.^۱

پیام‌ها

۱. در جهان بینی الهی، هستی در حال تسبیح خداست: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».
۲. تسبیح گویی برای خداوند مداوم بوده، هرگز قطع نمی شود: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ [يُسَبِّحُ، فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد].»
۳. همه موجودات هستی دارای شعور و نطق هستند: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».
۴. در تسبیح تکوینی، تفاوتی میان موجودات آسمان و زمین، و میان جمادات و نباتات و حیوانات و انسان نیست: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».
۵. ستایش باید ملاک و میزان و دلیل داشته باشد. تسبیح تنها سزاوار کسی است که حکومت و قداست و عزت و حکمت را با هم داراست: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ ... الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ».
۶. درک فرمانروایی، قداست، عزت و حکمت خدا سبب تسبیح گویی موجودات است.

۱. تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۶۶۴.

۷. پادشاهی و فرمانروایی خداوند همراه قداست و قدرت و حکمت است: «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ».

۸. قدرتی ارزش دارد که همراه حکمت باشد: «الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» [خداوند هم قدرتمند و هم حکیم است].^۱

واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
یَسْبَحُ	منزه می‌داند	فعل مضارع
قُدُّوسٌ	بسیار پاک	صیغهٔ مبالغه
حَکِیمٌ	محکم کار، حکمت‌گزار	صفت مشبیه
عَزِیزٌ	کسی که در اثر نیرومندی، امرش غالب و جاری است و مقهور نمی‌شود	صفت مشبیه

قواعد

صفت (نعت)

تابع، در لغت، به معنای پیرو است و، در اصطلاح، کلمه‌ای است که در اعراب، تابع کلمه پیش از خود (متبوع) است.

توابع شامل صفت (نعت)، عطف با حروف (عطف نَسَق)، تأکید، بدل، و عطف بیان‌اند.

نعت یا صفت تابعی است که حالت و چگونگی اسم پیش از خود (منعوت یا موصوف) یا یکی از وابسته‌های آن اسم را بیان می‌کند.

۱. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۴-۲۵.

صفت به اعتبار ساختار سه نوع است: مفرد، جمله و شبه جمله.
 نعت - به لحاظ اعراب، معرفه و نکره بودن، جنس و عدد - تابع منعوت
 خود است، مانند: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» [دو کلمه «النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ»
 هر دو صفت «الرسول» می باشند].

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه کنید و صفات را در آنها مشخص نمایید.

- «سَبِّحْ لِلَّهِ ... الْمَلِكِ الْقَدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (جمعه: ۱)

- «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی: ۱)

- «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: ۳۴)

۱. همان ها که از فرستاده [خدا]، پیامبر «امی» پیروی می کنند.... (اعراف: ۱۵۷)

درس سوم

انسان‌سازی، از اهداف رسالت انبیا

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (جمعه: ۲-۳)

اوست که در میان مردم درس نخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت تا
آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان
کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در
گمراهی آشکاری بودند.

بعد از اشاره کوتاه و پرمعنا به مسئله توحید و صفات خدا در آیه پیشین، به
مسئله بعثت پیامبر اسلام ﷺ و هدف از این رسالت بزرگ که در ارتباط با عزیز
و حکیم و قدوس بودن خداوند است پرداخته، چنین می‌گوید: «او کسی است
که در میان درس نخوانده‌ها رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها
بخواند و در پرتو این تلاوت آنها را از هر گونه شرک و کفر و انحراف و فساد
پاک و پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در ضلال مبین
و گمراهی آشکاری بودند».^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۵.

مقصود از «أُمِّیْن»

منظور از «أُمِّی» فرد درس ناخوانده و کسی است که از نظر دانش چنان است که گویا تازه از مادر متولد شده است.^۱

کلمه «أُمِّیْن» جمع کلمه «أُمِّی» است، یعنی کسی که قادر بر خواندن و نوشتن نیست. و منظور از این بی سوادان مردم عرب اند؛ در عصر رسول خدا ﷺ بیشتر مردم بی سواد بودند و جز افرادی انگشت شمار بر خواندن و نوشتن توانا نبودند، و خود رسول خدا ﷺ هم صرف نظر از رسالتش از همان اکثریت بود. بدین رو، فرمود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»؛ او کسی است که در میان مردمی بی سواد رسولی از جنس خود آنان و برای همه آنان مبعوث کرد.^۲

بعضی احتمال داده اند که مراد از کلمه «أُمِّیْن» افرادی غیر از اهل کتاب باشد، به شهادت اینکه قرآن کریم از یهودیان نقل می کند که گفتند: «كَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ».^۳

اما این احتمال درست نیست، برای اینکه در ذیل آیه می فرماید: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»؛ یعنی او را مبعوث کرد تا آیات خدا را بر آن درس ناخوانده ها بخواند. اگر منظور از این کلمه غیر اهل کتاب باشد، باید بگوییم که آیاتی از قرآن تنها بر غیر اهل کتاب خوانده می شده است، و حال آنکه هیچ آیه ای در قرآن نیست که مخصوص غیر عرب و غیر اهل کتاب باشد.^۴

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱۳، ص ۴۸۱.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۵.

۳. مادر برابر أُمِّیْن [غیر یهود] مسئول نیستیم. (آل عمران: ۷۵)

۴. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۶.

بعضی^۱ دیگر احتمال داده‌اند که منظور از «امیین» اهل مکه باشد، برای اینکه مکه را «ام القری» می‌گفتند.

این نیز درست نیست و بامدنی بودن این سوره مناسبت ندارد، زیرا در این صورت، به نظر می‌رسد که ضمیر در «يُزَكِّيهِمْ» و «يُعَلِّمُهُم» به مهاجرین و سایر مسلمانان اهل مکه، که بعد از فتح مکه اسلام آوردند، و به نسل‌های بعد ایشان برگردد، و این از مذاق قرآن به دور است.^۲

بحث روایی

در تفسیر قمی، ذیل آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»، از امام صادق (ع) روایت شده که در ذیل این آیه فرموده است:

مردم عرب مشرک باسواد بودند، اما کتابی آسمانی از ناحیه خدا و پیغمبری که به سوبیشان مبعوث شده باشد نداشتند، و بدین جهت خدا آنان را اُمّی خواند.^۳

حضرت فاطمه (ع) آن محیط را چنین وصف کرده است:

خداوند پدرم را برای اتمام امر و دین خود، و عزم بر اجرای حکم خود، و تنفیذ آنچه حکمتش مقدر کرده است برانگیخت. پس، اُمّت‌ها را دید که در دین‌های خود متفرّق شده‌اند، پاره‌ای در آتشکده به نیایش معتکف

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۷.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۶.

۳. قَالَ: كَانُوا يَكْتُبُونَ وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَلَا بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَتَسَبَّهَ اللَّهُ إِلَيَّ الْأُمِّيِّينَ. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۶). اُمّی و جاهلی کسی نیست که نمی‌خواند و نمی‌نویسد، زیرا این معنای حرفی ظاهر کلمه است. پس، به تحقیق، دانشمندی که می‌خواند و می‌نویسد به جاهلیّت و اُمّیت نسبت داده می‌شود، زیرا با دانسته‌های خود همکاری و هماهنگی ندارد [امیین جاهلیان‌اند]. (تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۰۴)

و گروهی در بتکده به پرستش معترف اند و، با وجود شناختن خدا، در راه انکار او منحرف. از این رو، خداوند به وجود پدرم محمد ﷺ تاریکی های آن جامعه را روشن کرد و پرده اندوه های آن را از دل ها به کنار برد و سایه غم هایش را از دیدگان بسترد، و به رهنمایی مردم برخاست و آنان را از نادانی نجات داد و از کوری بینانمود و باین دین پایدار، آشنا و به راه راست دعوتشان کرد.^۱

منظور از تعلیم حکمت

انسان در زندگی محدودی که دارد و سرگرم آبادی آن است چاره ای ندارد جز اینکه در آنچه می خواهد و آنچه نمی خواهد تابع سستی باشد، و حرکات و سکنات و تمامی کوشش های خود را طبق آن سنت تنظیم نماید. این سنت به رأی و نظر انسان در باره حقیقت عالم و حقیقت خودش بستگی دارد و، به عبارتی، به جهان بینی و انسان بینی و رابطه میان انسان و جهان بستگی دارد، و چون بینش ها مختلف است سنت ها هم مختلف می شود.^۲

اسلام بشر را دعوت می کند به چراغی که خاموش شدنی نیست، عقاید و دستور العمل هایی که از فطرت خود بشر سرچشمه می گیرد، همچنان که فرموده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ».^۳

اسلام تنها به علم و عملی دعوت می کند که با فطرت سازگار باشد و کمال واقعی و سعادت حقیقی بشر را تأمین نماید و نیز از اعتقادات اصولی مربوط به

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۹۹.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۵۴.

۳. ر. ب. ه. سوی دینی آر که همه معارفش عادلانه و خالی از افراط و تفریط است و از فطرتی سرچشمه می گیرد که خدای تعالی بشر را بر آن فطرت آفریده است و این چنین دینی دین قیم است. (روم: ۳۰)

مبدأ و معاد و نیز از آرا و عقاید فرعی، به علوم می‌هدایت می‌کند که به سعادت انسان منتهی شود و به اعمالی دستور می‌دهد که در سعادت او دخالت داشته باشد.

به همین جهت، خدای تعالی این دین را که اساسش فطرت است در آیاتی از کلامش «دین حق» خوانده است، از آن جمله فرموده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»، و نیز درباره قرآن که متضمن دعوت دین است فرموده است: «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ».^۲

حق عبارت است از رأی و اعتقادی که ملازم بارشد بدون غی و مطابق با واقع باشد و این همان حکمت است، چون حکمت عبارت است از رأی و عقیده‌ای که در صدقش محکم باشد و کذبی مخلوط به آن نباشد، و نفعش هم محکم باشد، یعنی ضرری در دنبال نداشته باشد. خدای تعالی به همین معنا اشاره نموده و می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، و در وصف کتاب خود که بر رسول خود نازل کرده است می‌فرماید: «وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ»^۳ و رسول گرامی خود را معلم حکمت خوانده و فرموده است: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ».^۴

بنابراین، تعلیم قرآنی - که رسول ﷺ متصدی آن و بیانگر آیات آن است - تعلیم حکمت است و کارش این است که برای مردم بیان کند که در میان همه باورهایی که در فهم مردم و در دل مردم از تصور عالم وجود و حقیقت انسان

۱. او کسی است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد. (صف: ۹)

۲. قرآن به سوی حق هدایت می‌کند. (احقاف: ۳۰)

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۵۶.

۴. و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد. (نساء: ۱۱۳)

۵. پس: ۲.

۶. جمعه: ۲.

رخنه کرده است کدام حق و کدام باطل است، و در سنت‌های عملی که مردم به آن معتقدند و از آن باورها سرچشمه می‌گیرد کدام حق و کدام باطل است.^۱

مقصود از تعلیم و علت مقدم آوردن تزکیه

در این آیه، هدف از بعثت در سه امر خلاصه شده است که یکی جنبه مقدماتی دارد و آن تلاوت آیات الهی است، و دو قسمت دیگر از «تهذیب و تزکیه نفوس» و «تعلیم کتاب و حکمت» دو هدف بزرگ نهایی را تشکیل می‌دهد. پیامبر اکرم ﷺ آمده است تا انسان‌ها را هم در علم و دانش و هم در اخلاق و عمل پرورش دهد، تا آنان به وسیله این دو بال بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند و مسیر الی الله را پیش گیرند و به مقام قرب او نایل آیند.^۲

منظور از «تعلیم کتاب» بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل و مشتبه آن است. در مقابلش، «تعلیم حکمت» است که عبارت است از معارف و حقایقی که قرآن متضمن آنها می‌باشد.

اگر از قرآن یک بار تعبیر به آیات شده و فرموده است: «تِلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ» و بار دیگر تعبیر به کتاب نموده و فرموده است: «وَعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ»، برای این است که بفهماند برای هر یک از این دو عنوان نعمتی است که خدا به سبب آن بر بشر منت نهاده است.

این آیه شریفه مسئله تزکیه را پیش از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده است، در حالی که در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام^۳ تعلیم کتاب و حکمت را پیش از تزکیه بیان کرد و این بدان علت است که این آیه در مقام توصیف جایگاه

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۵۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۷.

۳. عَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیْهِمْ.

تربیتی رسول خدا ﷺ نسبت به مؤمنان امت است اما در مقام تربیت، تزکیه بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقیه مقدم است.

در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام، مقام مقام تربیت نبود، تنها دعا و درخواست بود؛ او از خدا درخواست نمود که این زکات و علم به کتاب و حکمت را به ذریه‌اش بدهد. بدیهی است در عالم تحقق و خارج، اول علم و سپس تزکیه پیدا می‌شود، چراکه تزکیه از ناحیه عمل و اخلاق تحقق می‌یابد. بنابراین، اول باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد و بعد به آنها عمل کرد تا به تدریج تزکیه (پاکی دل) هم به دست آید.^۱

اهمیت تزکیه و انسان‌سازی

دین عهده‌دار تهذیب نفوس و تزکیه ارواح است و مهم‌ترین هدف آن انسان‌سازی است.^۲ قرآن کریم تنها نامه معلّم به متعلّم نیست تا فقط از جنبه علمی برخوردار باشد و تدبّر در آن تنها به دانش انسان بیفزاید، بلکه نامه‌ای است از دوست که در آن، شرح حال انسان از زبان دوست آمده است و تأمل در آن به گرایش و منش بشر سمت و سو می‌بخشد. با این دید، نه تنها می‌توان علم انسان‌شناسی را از قرآن دریافت کرد بلکه می‌توان راه انسان‌سازی را نیز از این نامه الهی و برنامه ملکوتی به دست آورد.^۳

یک ملت اگر بخواهد زندگی کند، نیاز به انواع سرمایه‌ها دارد که یکی از آنها سرمایه‌های اقتصادی است ولی سرمایه انسانی از همه سرمایه‌ها بالاتر است.^۴

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۷.

۲. تفسیر موضوعی قرآن (مراحل اخلاق در قرآن)، ج ۱۱، ص ۳۴۶.

۳. تفسیر موضوعی قرآن (صورت و سیرت انسان در قرآن)، ج ۱۴، ص ۲۲۱.

۴. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۷، ص ۲۷۰.

سعادت ملت‌ها به داشتن استحکامات نیست، به داشتن معدن‌ها و ساختمان‌ها نیست، فقط به داشتن یک چیز است: داشتن انسان‌های ساخته‌شده.^۱ شریف‌ترین کارها انسان‌سازی است.^۲

هر کس، در درجهٔ اول، مسئول ساختن خودش است و، در درجهٔ دوم مسئول ساختن همسر و فرزندان خود است و، در درجهٔ بعد، مسئول ساختن جامعهٔ خود است.^۳ قرآن کریم در مورد اینکه هر انسان مسئول ساختن خودش است می‌فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْنَاهَا. (شمس: ۷-۱۰)

و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس، فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است! و در مورد مسئولیتی که هر فرد نسبت به ساختن خاندان خودش دارد می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْأَجْرَارُ. (تحریم: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانوادهٔ خویش را از آتشی که هیضم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه‌دارید.

۱. همان، ص ۲۷۱.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. همان، ص ۲۷۲.

و در مورد مسئولیت انسان در جامعه انسانی چنین می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. (رعد: ۱۱)

خداوند سرنوشت هیچ قوم [و ملتی] را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه

را در خودشان است تغییر دهند!

امام خمینی رحمته الله قرآن را کتابی برای انسان‌سازی دانسته،^۱ می‌فرماید:

انگیزه تلاوت قرآن بر بشر این است که تزکیه پیدا بکنند و نفوس مصفا

بشوند از این ظلماتی که در آنها موجود است ... باید تزکیه بشود نفوس

از همه آلودگی‌ها ... تا انسان از حجاب بسیار ظلمانی خود خارج نشود،

تا گرفتار هواهای نفسانی است، تا گرفتار خودبینی هاست، تا گرفتار

چیزهایی است که در باطن نفس خود ایجاد کرده است از ظلماتی که

بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ است، لیاقت پیدا نمی‌کند که این نور الهی در قلب

او منعکس بشود.^۲

و هشدار می‌دهد:

تا تزکیه نشدید، طغیان برای شما حاصل خواهد شد ... انگیزه بعثت

تزکیه نفوس بوده است و تزکیه نفوس به این است که خودخواهی‌ها

برود از بین، خودبینی‌ها برود از بین، ریاست‌طلبی‌ها برود از بین،

دنیا طلبی‌ها برود از بین، و به جای همه، خدای تبارک و تعالی و هوای

برای خدا بنشینند. انگیزه بعثت این است که حکومت خدا در دل‌های

بشر حکومت کند تا اینکه در جامعه‌های بشر هم حکومت کند. همه

ما مکلفیم به اینکه تزکیه بشویم. بعثت برای تزکیه آمده است. اگر تزکیه

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۵۰۴.

۲. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۸۸-۳۸۹.

نباشد، هر چه در نفس واقع بشود، هر چیزی که در نفس بیاید، حجاب انسان است. همه مکلفیم که تزکیه بشویم تا بتوانیم از نور الهی و نور قرآن استفاده کنیم.^۱

گمراهی آشکار

- «ضَلالٌ مُّبِینٌ: گمراهی آشکار» که در ذیل آیه در بیان سابقه قوم عرب آمده است، اشاره سربسته و پرمعنایی است به عصر جاهلیت که گمراهی بر سراسر جامعه آنها حکم فرما بود. چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که
۱. بت‌هایی را که از سنگ و چوب با دست خود می‌تراشیدند پرستش می‌کردند و در مشکلات خود به این موجودات بی‌شعور پناه می‌بردند؛
 ۲. دختران خود را با دست خویش زنده به گور می‌کردند و به این عمل فخر و مباهات نیز می‌کردند که نگذاریم ناموسمان دست بیگانگان بیفتد؛
 ۳. مراسم نماز و نیایش آنها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانه کعبه بود، و حتی زنان به صورت برهنه برگرد خانه خدا طواف می‌کردند و آن را عبادت می‌شمردند؛
 ۴. انواع خرافات و موهومات بر افکار آنها حاکم بود، و جنگ و خونریزی و غارتگری مایه مباهاتشان؛
 ۵. زن در میان آنها متاع بی‌ارزشی بود که حتی روی آن قمار می‌زدند و از ساده‌ترین حقوق انسانی محروم بود؛
 ۶. کینه‌ها و عداوت‌ها را پدران به ارث به فرزندان منتقل می‌کردند و به همین دلیل، خونریزی و کشت و کشتار یک امر عادی شمرده می‌شد.

۱. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۹۳.

پیامبر اکرم ﷺ آمد و آنها را از این ضلال مبین به برکت کتاب و حکمت نجات داد و تعلیم و تربیت نمود، و به راستی نفوذ در چنین جامعه گمراهی خود یکی از دلایل عظمت اسلام و معجزه آشکار پیامبر بزرگ ما است.^۱

یاوران آخرالزمان

از درون تیرگی‌های آن عقب‌ماندگی و آن گمراهی آشکار آن بانگ خجسته برآمد که جهانیان را به تولدی جدید و به انگیزته شدن از درون جاهلیت و به زندگی با حضور پویا فراخواند. امواج فزاینده پیوستگان به آن بانگ‌رهای بخش از اقطار زمین و در طول تاریخ پیایی در رسید، زیرا تنها دعوتی مکی برای اعراب و دعوتی قریشی برای قبیله قریش و دعوتی سیاسی برای همان عصر و روزگار نبود بلکه دعوتی بود الهی که از حدود جغرافیا و نژاد و زمان درگذشت و فزاتر رفت. به راستی، دعوت پیامبر خدا ﷺ از تمام مردم است.

کاروان تمدن از ارزش‌هایی که این دعوت آورده است توشه برمی‌گیرد و دست انسانیت را می‌گیرد و به سوی هدایت و خیر می‌برد، همچنان که از خط مکتبی و رهبری شرعی که دنباله و امتداد حقیقی پیامبر را از لحاظ رهبری و یادآوری تشکیل می‌دهد توشه می‌گیرد. این جریان در هیچ زمان و نسلی گسیخته نمی‌شود و هیچ‌گاه زمین از حجت الهی تهی نمی‌ماند. از این رو، پیوستگی به مسیر مدرسه پیامبر ﷺ در طول زندگی بشریت باقی می‌ماند و رسالت او انتشار می‌یابد و امتش در میان مردم گسترش می‌یابد.^۲

در حدیث مستفیض از پیامبر خدا آمده است که مانند پیامبر ﷺ نشسته بودیم که سوره جمعه نازل شد. چون پیامبر خواند: «وَآخِرِينَ مِنْهُمْ»

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۸.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۱۴.

لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ»: [گروهی دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند]، مردی گفت: ای پیامبر خدا! آنها چه کسانی هستند؟ پیامبر ﷺ به او پاسخی نداد تا بار دوم یا سوم همان پرسش را تکرار کرد. آنگاه پیامبر ﷺ دستش را بر سلمان فارسی نهاد و سپس فرمود: «اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، بی گمان مردانی از اینان بر آن دست یابند».^۱

این روایت را سیوطی در الدر المنثور از تعدادی از کتب حدیث مانند صحیح بخاری و مسلم و ترمذی، و نسائی نقل کرده است که رسول خدا ﷺ دست خود را بر سر سلمان فارسی نهاد و فرمود: «به آن خدایی که جانم به دست او است اگر ایمان در ثریا باشد، افرادی از این مردمان به آن دست می‌یابند».^۲

این آیه کریم به دو نام پیروزمند و حکیم پایان می‌یابد، زیرا پیوستن دیگران به مسیر امت اسلامی و ادامه یافتن رسالت در میان ایشان در طول زمان مظهر این دو اسم است؛ خداوند به وسیله آنان دین خود را در زمان‌های دیگر در میان امت‌ها پیروز می‌کند و عزت و تسلط او در میان مردم در وجود آنان متجلی می‌شود، همچنان که از حکمت اوست که حرکت مؤمنان را طبق رسالتش تنها به اجتماع معاصر پیامبر ﷺ محدود و منحصر نکرده است بلکه آن را در طول نسل‌ها و زمان‌ها نیز قرار داده است تا مشعل حق همچنان فروزان باقی بماند و آیندگان پس از گذشتگان آن را حمل کنند و امت به وسیله آنان گسترش یابد و مسیر خود را ادامه دهد.^۳

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۹۳؛ مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۱۵.

۳. تفسیر هدايت، ج ۱۵، ص ۴۱۵.

از تجلیات اسم حکمت برای پروردگار پیروزمند، این است که نسل معاصر پیامبر را به فضیلت اسلام اختصاص نداده است بلکه دیگران را به اندازه درجات ایمانی و کوشش‌ها ستوده و در فضل شریک آنان ساخته است و می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»؛ هر کس در گرو کاری است که کرده است. (مدثر: ۳۸)

پیام‌ها

۱. بعثت پیامبران کاری الهی است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ».
۲. بعثت پیامبران عامل رویش، جهش و رستاخیز در همه سطوح و امور جامعه است: «بَعَثَ».
۳. برخاستن پیامبر از یک جامعه امی و آنگاه پرچمداری علم و حکمت یک معجزه الهی است: «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا».
۴. رهبر جامعه اسلامی باید از مردم: «رَسُولًا مِنْهُمْ» و در مردم: «فِي الْأُمِّيِّينَ» باشد.
۵. تلاوت قرآن، وسیله و مقدمه تزکیه، و تزکیه مقدم بر تعلیم و تعلم است: «يَتْلُوا ... يُزَكِّيهِمْ ... يُعَلِّمُهُمْ» [چنان‌که در آیات دیگر آمده است: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ»؛ از خداوند پروا کنید تا خداوند حقایق را به شما بیاموزد. (بقره: ۲۸۲)]
۶. تزکیه و خودسازی باید در پرتو مکتب انبیا و آیات الهی باشد [ریاضت‌ها و رهبانیت‌هایی که در پرتو تعلیم پیامبران نباشد، خود نوعی انحراف است]: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ».
۷. تزکیه و تعلیم در رأس برنامه‌های انبیاست: «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمْ».
۸. در مکتب انبیا، پرورش روحی و آموزش فکری در کنار بینش و بصیرت مطرح است: «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ».

۹. در محیط فاسد نیز می توان کار تربیتی کرد: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

۱۰. برای درک زحمت های پیامبران الهی، باید به وضعیّت فرهنگی و اخلاقی مردم زمان آنها توجه کرد: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

۱۱. رسالت پیامبر اسلام ﷺ، مخصوص مردم معاصر خود نیست بلکه شامل تمام مردم پس از او، از هر نژاد و اقلیم، می شود: «وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا...».

۱۲. هیچ کس قدرت جلوگیری از نفوذ اسلام در آینده تاریخ را نخواهد داشت: «وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا... وَهُوَ الْعَزِيزُ».

۱۳. قدرت و حکمت خداوند پشتوانه پیامبران است: «بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ... وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

۱۴. همان حکمتی که دلیل فرستادن انبیا برای پیشینیان بوده، در بعثت پیامبر اسلام ﷺ نیز هست: «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ... وَآخِرِينَ مِنْهُمْ... وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

واژه های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
يَتْلُوا	می خواند [تَلَاوَتْ: تبعیّت و از پی رفتن. خواندن آیات خدا و تدبّر در آن را از آن جهت تلاوت گویند که متابعت از آنهاست.]	فعل مضارع
يُزَكِّي	پاکیزه می کند [اصل آن «زکو» به معنای نموّ و زیادت است]	فعل مضارع
ضَلَال	انحراف از حق	اسم

قواعد

حال

«حال» معادل قیدِ حالت در زبان فارسی است و حالت فاعل یا مفعول را توضیح می‌دهد.

۱. «حال» معمولاً مفرد است.

«فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا»: «خائف» حالت فاعل را نشان می‌دهد، از این رو، منصوب است.

۲. «حال» ممکن است جمله باشد.

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»: جمله «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» حال و محلاً منصوب است.

۳. ممکن است چند «حال مفرد» برای یک فاعل یا مفعول بیاید.

«ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»: «راضیه» و «مرضیه» هر دو حال مفردند.

تمرین

عبارت‌های قرآنی زیر را ترجمه و حال را در آنها مشخص کنید.

- يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَءَاخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (جمعه: ۲-۳)

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انْفِرُوا جَمِيعًا. (نساء: ۷۱)

- انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (توبه: ۴۱)

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. (مائده: ۱۱۹)

۱. از آن شهر خارج شد در حالی که ترسان بود. (قصص: ۲۱)

۲. تو مردم رامی بینی در حالی که در دین خدا دسته‌دسته وارد می‌شوند. (نصر: ۲)

۳. به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که خشنود و پسندیده‌ای. (فجر: ۲۸)

درس چهارم

فضل و مشیت خداوند

ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. (جمعه: ۴)

این فضل خداست که به هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می‌بخشد
و خداوند صاحب فضل عظیم است!

فضل الهی

اشاره با کلمه «ذلک» به همان بعثت است، و برای اینکه آن را امری بزرگ و قابل احترام معرفی کند کلمه مذکور که مخصوص اشاره به دور است آورده است. پس، رسول خدا کسی است که به چنین امری بزرگ و فضلی عظیم اختصاص یافته است. معنای آیه این است: این بعثت و اینکه آن جناب خدا را بخواند و مردم را تزکیه کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد، خود فضل و عطایی است از خدای تعالی که به هر کس مشیتش تعلق گیرد می‌دهد، و مشیتش تعلق گرفت که آن را به محمد ﷺ بدهد و خدا دارای فضلی عظیم است.^۱
بعضی نیز احتمال داده‌اند که «ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ» اشاره به اصل مقام نبوت باشد که خداوند این مقام را به هر کس که شایسته بداند می‌دهد.

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۸.

ولی تفسیر اول مناسب تر است، هر چند جمع میان هر دو نیز ممکن است، که هم رهبری پیامبر ﷺ برای امت فضل الهی است و هم مقام نبوت برای شخص پیامبر ﷺ.^۱

امیر مؤمنان علی ؑ نیز در تشریح این فضل بزرگ الهی، در نهج البلاغه، می فرماید:

فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفَتْهُمْ كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا وَ انْتَفَتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ.

به نعمت‌های خداوند زمانی که پیامبر اسلام را در بین آنان برانگیخت دقت کنید، که اطاعتشان را به آیین پیامبر پیوند داد و در سایه دعوتش ایشان را جمعیت واحد نمود. [بین که] چسان نعمت الهی پر و بال کرامتش را بر عرصه حیات آنان گسترد و نه‌های آسایش و راحتی را به سوی آنان جاری نمود و چگونه دین خدا در میان انواع منافع و برکات خود آنان را گرد هم آورد! پس، در نعمت آن غرق شدند و از خرمی عیش آن دلشاد گشتند.

این آیه از سویی دیگر مدخلی است برای انعطاف سیاق بیان به جانب سخن گفتن از یهودیان، که ادعای کنند فضل خدا (رسالت و پیامبران او) مخصوص ایشان است، ولی آنان مسئولیت رسالت را تحمل نکردند، بلکه به ظواهر متمسک شدند و صرف گزینش خود از طرف خداوند برای نزول رسالت را بهانه فضل و برتری ساختند و بدان افتخار کردند؛ واقعیت این است که آنان به این بهانه از التزام به مسئولیت‌های خود می‌گریزند.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۱۰.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۱۶.

تعریف مشیت

«مشیت» از ماده «شیء» مصدر «شاء، يشاء» است که در لغت از آن به اراده تعبیر شده است و در اصطلاح به معنای تمایل یافتن به سوی چیزی تا حدی که به طلب آن چیز منجر شود آمده است. از آنجا که این لفظ در نزد متکلمان از الفاظ مشترک بین خدا و خلق می باشد، راغب آن را به معنای «ایجاد کردن شیء» و «اصابت کردن» معنا نموده است، با این تفصیل که مشیت در مورد خدا به معنای ایجاد و وجود شیء است و در صورتی که برای انسان ها استعمال گردد، به معنای اصابت می باشد.^۱

مشیت خدا در دو محور بحث می شود: مشیت تکوینی و مشیت تشریعی.

۱. مشیت تکوینی

مشیت تکوینی عبارت است از مقام ایجاد اشیاء، که مخصوص خداوند است و بر اساس علم و حکمت و مصلحت خود آنها را ایجاد می نماید و از آنجا که این مقام عین حق است و از قدرت لایزال الهی سرچشمه می گیرد، تخلف از آن امکان پذیر نمی باشد و بندگان در این حوزه حق اختیار ندارند.^۲

۲. مشیت تشریعی

مشیت تشریعی این است که خداوند با ارسال رسولان، بندگان را از آنچه به مصلحت یا ضرر آنهاست آگاه می نماید تا با اختیار خود و بدون هیچ گونه اجبار به فعل یا ترک، آنها را انجام دهند یا ترک کنند. پس، تخلف از آن امکان پذیر است و قرآن اشاره به این مشیت می فرماید:^۳

۱. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۷۱؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۳۶۲.

۳. أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۸.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا. (انسان: ۳)

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!

رابطه مشیت و حکمت

تعبیر «من یشاء: هر کس را بخواهد» مفهومش این نیست که خدایی حساب، فضل و مرحمت خود را به کسی می دهد بلکه مشیت در اینجا توأم با حکمت است، همان گونه که توصیف خداوند را به عزیز و حکیم در نخستین آیه این سوره این مطلب را روشن ساخته است.^۱

رابطه مشیت و اختیار

بر خلاف عقیده جبری مسلکان که انسان را در کارها مجبور می دانند، در تفکر اسلام ناب، انسان - صرف نظر از مسائل و ملاحظات بیرونی و به اقتضای طبیعت و فطرت - آزاد آفریده شده است و بر هر کاری تواناست و قدرت انتخاب و انجام هر کاری را دارد.

آزادی تکوینی زیربنای دین ورزی و تکلیف پذیری است، زیرا اگر انسان در کارهایی که می خواهد انجام دهد به لحاظ تکوینی و ذاتی آزاد نباشد و حق انتخاب و گزینش نداشته باشد و هر چه از او سر می زند جبری و قهری باشد، امر و نهی و تکلیف معنا نخواهد داشت. در نتیجه، پاداش و کیفر اخروی نیز فلسفه وجودی خویش را از دست خواهد داد.

امام علی علیه السلام در پاسخ به کسی که گمان می کرد لازمه قضا و قدر الهی این است که قدرت انسان در کارهای او بی اثر می باشد، فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۱۰.

لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعْدُ
 إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيراً وَ نَهَاَهُمْ تَحْذِيراً.^۱

اگر چنین بود، پاداش و کیفر و بشارت و تهدید الهی بیهوده بود!
 خداوند سبحان! بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار دارند،
 و نهی فرمود تا بترسند.

قرآن کریم نیز در آیات بسیار و به گونه‌های مختلف بر اصل اختیار و آزادی
 تکوینی انسان تأکید کرده است. از جمله می‌فرماید:

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ. (کهف: ۲۹)

بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد
 [و این حقیقت را بپذیرا شود]، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!

مؤمن یا کافر بودن انسان تابع خواست و اراده خود اوست. گرچه
 از نظر تشریعی، آنچه خواست و رضای خداست ایمان است نه کفر،
 زیرا خداوند برای بندگان کفر را نمی‌پسندد،^۲ ولی از نظر تصمیم‌گیری
 و انتخاب، انسان می‌تواند جانب ایمان یا کفر را برگزیند و این همان
 آزادی تکوینی است.

توانایی و اختیار تکوینی انسان خود از مظاهر اراده و مشیت الهی است،
 چراکه هستی انسان و ویژگی‌های وجودی او معلول و مخلوق خداست. انسان
 همان گونه که در اصل هستی خود استقلال ندارد، در اثر گذاری، توانایی
 و مشیت نیز مستقل و به خود و انواده نیست و این است مفاد آیاتی که بر
 وابستگی مشیت انسان به مشیت خداوند تأکید دارد:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۸.

۲. «...وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ...». (زمر: ۷)

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. (تکویر: ۲۹)

و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند - پروردگار جهانیان -

اراده کند و بخواهد!

ارادهٔ تکوینی خدا بر آزادی انسان است - یعنی انسان را آزاد و دارای قوای مختلف و گرایش های گوناگون آفریده - و ارادهٔ تشریعی خداوند بر حق پرستی و حق طلبی انسان است - یعنی از او خواسته که از پیروی خواهش های نفسانی و وسوسه های شیطانی سر باز زند و تابع گرایش های معنوی نهفته در وجودش و تابع پیامبران دعوت کننده به فطرت و عقل باشد.

پس، هر چه انسان انجام دهد با اذن و ارادهٔ تکوینی خدا است و هیچ کس قدمی خارج از اذن و ارادهٔ تکوینی اش بر نمی دارد. با این حال، انسان مختار است و می تواند طبق ارادهٔ تشریعی خداوند حرکت کند یا بر خلاف ارادهٔ تشریعی حق عمل نماید. در هر صورت، انسان از دایرهٔ ارادهٔ تکوینی خارج نشده است. البته، اگر مطابق ارادهٔ تشریعی حق عمل کرد، رضایت خدا و پاداش شامل حال او خواهد شد و اگر بر خلاف ارادهٔ تشریعی حق عمل کرد، قهر، غضب و کیفر الهی شامل حال او می گردد. پس، ارادهٔ تکوینی خدا بر آزادی و اختیار انسان است و ارادهٔ تشریعی خدا بر ایمان و تقوای انسان هاست. هر کس آزادانه ایمان را برگزیند مطابق ارادهٔ تکوینی و تشریعی حق عمل کرده و هر کس آزادانه راه کفر را برگزیند مطابق ارادهٔ تکوینی و خلاف ارادهٔ تشریعی عمل کرده است.

شخصی از امام صادق (ع) پرسید: چرا خداوند عز و جل تمامی خلق را آن گونه نیافرید که مطیع و موحد باشند، در حالی که بر این کار قادر بود؟ امام (ع) فرمود:

اگر خداوند، تمام مردم را مطیع می آفرید [که به صورت جبری اطاعت

کنند و قدرت بر گناه نداشته باشند]، دیگر استحقاق ثواب نداشتند، زیرا

در این صورت، طاعت و عبادتی که کرده اند کار آنان نبود و [در نتیجه]

بهشت و جهنمی هم در کار نبود. اما خدا مردم را آفریده، آنان را به اطاعت خود امر نموده، از معصیت خویش نهی کرده، به وسیله پیامبران، حجت را بر آنان تمام کرده و با فرستادن کتاب‌های آسمانی، راه عذر آنان را بسته است تا آنها آزادانه اطاعت و معصیت کنند و در نتیجه اطاعتشان از فرمان‌های الهی، استحقاق ثواب پیدا نمایند و بر اثر نافرمانیشان از او، سزاوار عقاب گردند.

سؤال کننده از آن حضرت پرسید: پس، عمل صالحی که از سوی بنده انجام می‌شود کار خود او و عمل شرّی که از او سر می‌زند فعل خود وی می‌باشد؟ امام علیه السلام فرمود:

بنده عمل صالح انجام می‌دهد در حالی که خدا نیز او را به آن امر کرده، و عمل شرّ از او صادر می‌شود در حالی که خدا او را از آن نهی کرده است. سؤال کننده پرسید: کاری که بنده انجام می‌دهد آیا با ابزاری نیست که خدا در وجود او قرار داده است؟ امام علیه السلام فرمود:

بلی، اما با همان ابزار و وسایلی که کار خیر انجام می‌دهد، قادر به انجام کار شرّی است که خدا او را از انجام آن نهی کرده است. از آن حضرت سؤال کرد: آیا بنده در انجام کارها نقشی بر عهده دارد؟ امام علیه السلام فرمود:

خداوند بنده‌اش را از هیچ چیز نهی نکرده، مگر آنکه می‌داند که او توان ترک آن را دارد، و او را به هیچ چیز امر نکرده و مگر آنکه می‌داند که او توان انجام آن را دارد، زیراستم کاری بیهوده است و ظلم و تکلیف کردن بندگان به آنچه در حدّ طاقت و توان آنها نیست از صفات خدانمی‌باشد.^۱

پیام‌ها

۱. مبعوث شدن پیامبر ﷺ به رسالت فضل الهی به ایشان و مردم است:
«ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ».
۲. فضل الهی بر مردم همیشگی و مستمر است و هیچ‌گاه مقطع نمی‌شود:
«ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» [یُؤْتِی فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد].
۳. خداوند صاحب فضل عظیم است: «وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».
۴. خداوند هر کسی و هر جامعه‌ای را که بخواهد و شایسته بدانند از فضل خود بهره‌مند می‌سازد: «فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ».
۵. گرچه نبوت فضل و مقام بزرگی است که خداوند به هر کس بخواهد عطا می‌کند، اما چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش می‌دهد: «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ».

واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
فَضْلٌ	زیادت	اسم
يُؤْتِي	عطا می‌کند	فعل مضارع
عَظِيمٌ	بزرگ (خواه محسوس باشد و خواه معقول و معنوی)	اسم

قواعد

مبتدا و خبر

مبتدا: اسم مرفوعی است که خبری را به آن نسبت می‌دهیم و در ابتدای جمله اسمیه^۱ می‌آید.

۱. جمله اسمیه جمله‌ای است که با اسم شروع می‌شود، مانند مُحَمَّدٌ (مبتدا) رَسُولُ اللَّهِ (خبر).

خبر: کلمه یا کلماتی است که بعد از مبتدا می آید^۱ تا معنای مبتدا را کامل کند.

خبر به یکی از سه صورت زیر می آید:

۱. مفرد: مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ (فتح: ۲۹).

۲. جمله: لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ (اعراف: ۲۶).

۳. شبه جمله: الْحَمْدُ لِلَّهِ (حمد: ۱).

خبر مرفوع است اما این اعراب تنها در خبر مفرد ظاهر می شود اما در جمله فعلیه و شبه جمله، اعراب آن محلی در نظر گرفته می شود، یعنی جمله فعلیه و شبه جمله محلاً مرفوع می شوند.

اصل در مبتدا این است که معرفه باشد و اصل در خبر نکره بودن آن است.

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و مبتدا و خبر را در آنها مشخص کنید.

- ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ ... اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. (جمعه: ۴)

- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ. (جمعه: ۲)

- لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ. (انعام: ۱۲۷)

- فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ. (نساء: ۹۴)

- مَن يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً. (نساء: ۱۰۰)

۱. در برخی موارد تقدیم خبر بر مبتدا لازم است: مانند اینکه خبر ظرف یا مجرور به حرف جر و مبتدا نکره باشد یا خبر اسم استفهام باشد یا در صورت محصور شدن مبتدا با آلا و أنما، و یا وجود ضمیری در مبتدا که آن ضمیر به خبر برگردد.

درس پنجم

علم و عمل

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ
أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. (جمعه: ۵)

وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آنگاه به
آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند
[یعنی آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد]. چه بد است
سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند و خدا مردم ستمکار را
هدایت نمی‌کند.

مقصود از حمل کتاب

منظور آیه از اینکه فرمود: «مَثَلُ أَنهَائِي» که تورات بر آنان تحمیل شد» به شهادت
سیاق این است که تورات به آنان تعلیم داده شد. و مراد از اینکه فرمود «ولی آن
را حمل نکردند» این است که به آن عمل نکردند. ذیل آیه هم که می‌فرماید:
«بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» مؤید و شاهد بر این معنا است.

منظور از «کسانی که تورات تحمیل‌شان شد ولی آن را حمل نکردند»
یهودیان است که خدا تورات را بر پیامبر آنان موسی ﷺ نازل کرد و او معارف

و شرایع آن را تعلیم داد، ولی آنان به دستورات آن عمل نمودند. بنابراین، خدای تعالی برای آنان مثلی زد و آنها را به درازگوشی تشبیه کرد که کتاب هایی بر آن بار شده، در حالی که خود آن حیوان هیچ آگاهی از معارف و حقایق آن کتاب ها ندارد و از حمل آن کتاب ها چیزی به جز خستگی برایش نمی ماند.^۱ چگونه آنها تشبیه به «حمار حامل اسفار» نشوند در حالی که نه تنها با عمل که بازبان هم آیات الهی را انکار کردند، چنان که در آیه ۸۷ سوره بقره درباره همین قوم یهود می خوانیم:

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكَبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ
وَفَرِّقُوا بَيْنَ قَتْلَوْلَا.

آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید. پس، گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را به قتل رساندید؟! در پایان آیه در یک فراز کوتاه و پر معنای فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»: خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

هدایت کار خدا است، اما زمینه لازم دارد، و زمینه آن، که روح حق طلبی و حقجویی است، باید از ناحیه خود انسان ها فراهم شود اما ستمگران از این مرحله دورند.

قوم یهود خود را امتی برگزیده و، به اصطلاح، تافته ای جدا بافته می دانستند، حتی گاهی ادعا می کردند که پسران خدا هستند [!] و گاه خود را دوستان خاص خداوند قلمداد می کردند، چنان که در آیه ۱۸ سوره مائده آمده است:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ.

یهود و نصارا گفتند ما پسران خدا و دوستان خاص او هستیم.^۲

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۱۶.

این قوم از خود راضی، تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه در محتوای آن بیندیشند و به آن عمل کنند، بسان حیوانی که در حماقت و نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است.^۱

در آیات قبل سخن از بعثت بود و در این آیه سخن از یهودیانی است که بر اساس کتاب آسمانی خود، تورات، پیامبر اکرم ﷺ را می شناختند ولی لجاجت کرده، حاضر به پذیرش رسالت او نشدند. گرچه قرآن در این آیه از یهودیان انتقاد می کند، اما در واقع این آیه کنایه ای است به مسلمانان که مبادا شما نیز قرآن را بشنوید ولی به آن عمل نکنید.^۲

فضل و برتری از آن کسی است که قرآن را حمل کرده، معانی آن را بفهمد و به احکامش را عمل کند و به آدابش مؤدب باشد و، آنگاه، به حکمتش پی ببرد. کسی که با قرآن چنین رفتار کند حامل قرآن است.^۳

معنای کلمه «سَفر»

کلمه «سَفر» به معنای پرده برداری است که البته در خصوص اجسام استعمال می شود، مانند «سَفر عمامه: برداشتن عمامه از سر» و «سَفر خمار: برداشتن نقاب از صورت». سَفر به معنای کتابی است که از حقایق پرده برمی دارد و جمع آن اسفار است. سَفر، فرستاده و رسول از میان قوم و ملّتی است که با سفارت خود و رابطه با سایر ملّتها، انزوا و انقطاع قومش را نسبت به دیگران برطرف می کند.^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۱۴.

۲. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۳۰.

۳. حکمت عبادات، ص ۲۰۰.

۴. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۱۲.

وجه اتصال آیه با بعث پیامبر اسلام

وجه اتصال این آیه به آیه قبلش این است که بعد از آنکه خدای تعالی سخن را با مسئله بعث پیامبر ﷺ آغاز کرد، و بر مسلمانان منت نهاد که از میان همه اقوام امّی، پیامبر را در بین آنان مبعوث کرد تا آنان را از ظلمت‌های گمراهی به سوی نور هدایت کند و از حضيض جهل به اوج علم و حکمتشان برساند، در آخر سوره به طور عتاب و توبیخ به رفتار آنان اشاره می‌کند که به جای شکرگزاری در مقابل این نعمت به سوی لهو و تجارت شتافتند و پیامبر را در حال خطبه جمعه تنها گذاشتند، با اینکه نماز جمعه از بزرگ‌ترین مناسک دینی است.

در بین آن آغاز و این پایان سوره، مثل مذکور را برای یهودیان می‌آورد که تورات بر آنان نازل شد ولی آن را حمل نکردند، و چون چهار پایانی تنها بار کتاب بر دوش دارند و هیچ بهره‌ای از معارف و حکمت‌های آن ندارند. این خود پندی است برای مسلمانان که باید به امر دین اهتمام بورزند و در حرکات و سکنات خود مراقب خدا باشند و رسول او را بزرگ بدانند و احترامش کنند، و آنچه برایشان آورده است ناچیز نشمرند و بترسند از اینکه خشم خدا آنان را بگیرد، همان‌طور که یهود را گرفت و آنان را جاهلانی ستمگر خواند و به حیواناتی که بار کتاب به دوش دارند تشبیهشان کرد.^۱

گوشه‌ای از سیمای زشت یهود در قرآن

۱. سنگدل هستند: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا... أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ».^۲

۲. در روی زمین فساد می‌کنند: «يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا».^۳

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۹.

۲. گروهی از یهودیان... آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دل‌هایشان را پاک کند. (مائده: ۴۱)

۳. برای فساد در زمین، تلاش می‌کنند. (مائده: ۶۴)

۳. به خداوند تهمت می زنند: «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ»^۱.
۴. کتاب الهی را تحریف می کنند: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۲.
۵. هر کجا وحی طبق میل آنها نباشد تکبر می ورزند: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ»^۳.
۶. نسبت به اهل ایمان، بیشترین کینه را دارند: «أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ»^۴.
۷. انبیاء را به قتل می رسانند: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا ... فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ»^۵.
۸. غضب شده خداوند هستند: «وَبَاءُ وَبَغَضٍ مِنَ اللَّهِ»^۶.
۹. گروهی از آنان مورد لعنت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت داود علیه السلام بوده اند:^۷
«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى»^۸.

عالم بی عمل

بدون شک، تحصیل علم مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات - هر قدر باشد - در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است؛ بیچارگی انسان روزی

۱. دست خدا بسته است. (مائده: ۶۴)

۲. سخنان را از جای خود، تحریف می کنند. (نساء: ۴۶)

۳. آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی برخلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید [و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید]؟ پس، عده ای را تکذیب کردید. (بقره: ۸۷)

۴. به طور مسلم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت. (مائده: ۸۲)

۵. ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها فرستادیم [ولی]... عده ای را تکذیب می کردند و عده ای را می کشتند. (مائده: ۷۰)

۶. و گرفتار خشم خدایی شدند. (بقره: ۶۱)

۷. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۳۲.

۸. کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن [و نفرین] شدند. (مائده: ۷۸)

خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند اما چیزی از برکاتش عاید او نشود، درست بسان چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می کند بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد.^۱

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود:

مَنْ ارْتَدَادَ عِلْمًا وَلَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا.^۲

هر کس علمش افزوده شود ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم برای او جز دوری از خدا حاصلی ندارد.

در جای دیگر از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ
وَالِلَّهِ ارْتَحَلْ عَنْهُ.^۳

علم با عمل توأم است. هر کس چیزی را می داند باید به آن عمل کند؛ علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند. اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می کند.

سعیدی می گوید:

علم چندان که بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزم است یا دفتر

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ
عَنِ الصَّفَا.^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۲۱.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۶.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۴.

موعظهٔ عالمی که به علمش عمل نکنند از دل‌ها منحرف می‌شود، همان گونه که باران از روی سنگ سُر می‌خورد.

پیام‌ها

۱. استفاده از تمثیل در بیان حقایق شیوه‌ای قرآنی است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ... كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا».
۲. افشای عالمان ناصالح و زبان گشودن به انتقاد از آنان امری قرآنی است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا».
۳. اگر عمل نکردن به تورات انسان را تا مرز حیوانی همچون الاغ پایین می‌آورد، عمل نکردن به قرآن که کتاب برتر است انسان را چگونه می‌سازد؟
۴. در اختیار داشتن و حمل کتاب آسمانی مهم نیست، عمل به آن مهم است. «لَمْ يَحْمِلُوهَا ... يَحْمِلُ أَسْفَارًا».
۵. عمل نکردن به علم و دانش خود نوعی تکذیب عملی آن است: «بئسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا».
۶. عمل نکردن به علم نوعی ظلم است: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».
۷. دلیل محرومیت‌ها عملکرد خود ماست: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
يُؤْسَ	ناپسند است	فعل ذم
آیات	نشانه‌ها	اسم
ظَالِم	کسی در حال تعدی و تجاوز	اسم

قواعد

افعال ذم

افعال مدح و ذم افعالی اند که برای ستودن یا مذمت یک فرد یا جماعتی در جمله به کار می روند.

افعال مدح عبارت اند از: نَعَمْ وَ حَبَّذا. مانند: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛ ما سلیمان را به داود بخشیدیم. چه بنده خوبی! زیرا همواره به سوی خدا باز گشت می کرد [و به یاد او بود]. (ص: ۳۰)

افعال ذم عبارت اند از: بُسْ و سَاءَ. مانند: آیه: «بُئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»؛ بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفر آمیز بگذارد. (حجرات: ۱۱)
این افعال به منظور مبالغه و اغراق در ستایش یا مذمت به کار می رود.

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و «افعال مدح و ذم» را مشخص نمایید.

- بُئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ. (جمعه: ۵)

- وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ. (نحل: ۳۰)

- حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. (بقره: ۱۷۳)

- وَ مَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ. (انفال: ۱۶)

درس ششم

آزمایش الهی

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ لَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ. (جمعه: ۶-۷)

بگو: «ای یهودیان! اگر گمان می کنید که [فقط] شما دوستان خدایید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویند [تابه لقای محبوبتان برسید]! ولی آنان هرگز تمنای مرگ نمی کنند. به دلیل اعمالی که از پیش فرستاده اند و خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد!

مقصود از اولیای خدا

اولیاء جمع «ولی» بر وزن فعیل و از ریشه «ولی» است. «ولی» در لغت به معنای قرب و نزدیکی است.^۱ «اولیاء الله» ترکیبی اضافی است و مراد از آن کسانی هستند که از دوستی و قرب الهی برخوردارند.

۱. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۷۲؛ القاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۶۴.

مراد از «اولیاء الله» در قرآن کسانی اند که به درجه عالی ایمان و عبودیت رسیده‌اند. ^۱ رسیدن به درجه عالی ایمان و عبودیت و برخورداری از این مرتبه ولایت موجب می‌شود که انسان نوعی ولایت تکوینی بر عالم پیدا کرده، بتواند در آن تصرف نماید، چنان که سرپرستی دیگر انسان‌ها و تدبیر امور آنان را نیز خداوند به چنین انسان‌هایی واگذار می‌کند.

در قرآن کریم، لفظ «اولیاء الله» فقط در دو مورد به کار رفته است:
 ۱. در آیات ۶۲-۶۴ سوره یونس، برخی از ویژگی‌های «اولیاء الله»

بیان شده است:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَأَبْدِيلُ
 لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند! همان‌ها که ایمان آوردند و [از مخالفت فرمان خدا] پرهیز می‌کردند. [اینان] در زندگی دنیا و در آخرت، شاد [و مسرور] اند. وعده‌های الهی تخلف‌ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!

۲. در آیه ۶ سوره جمعه خطاب به یهودیان آمده است:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
 الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که [فقط] شما دوستان خدا هستید نه سایر مردم، پس، آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید [تا به لقای محبوبتان برسید]!

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

ویژگی های اولیاء الله

قرآن برای اولیاء الله ویژگی های گوناگونی برشمرده است که برخی از آنها در ادامه سخن می آید.

۱. ایمان

یکی از ویژگی های اولیاء الله برخورداری از ایمان است: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ ... الَّذِينَ ءَامَنُوا ...». (یونس: ۶۳).

مراد از ایمان اولیاء الله ایمان کامل و درجه عالی ایمان است، زیرا اولیاء الله پیش از برخورداری از چنین ایمانی دارای تقوایی مستمر بودند: «وكانوا يَتَّقُونَ»^۱. افزون بر این، از عبارت «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» با توجه به نفی هرگونه ترس و اندوهی از اولیاء الله استفاده می شود که ایمان آنان آن مرتبه از ایمان است که آنها را به عبودیت و مملوکیّت محض می رساند، به گونه ای که درمی یابند مالکیت ویژه خداست و آنها نمی توانند مالک چیزی باشند تا برای آن ترسیده یا از فقدان آن اندوهگین شوند.^۲

۲. دوری از ترس و اندوه از غیر خدا

در دل اولیای الهی هیچ گونه خوف و حزنی از غیر خدا نیست: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». انسان از چیزی که ممکن است به او آسیبی برساند می هراسد و برای از دست دادن چیزی که آن را دوست دارد یا تحقق چیزی که آن را نمی پسندد اندوهگین می شود. این در صورتی است که برای خود نسبت به چیزی که برای آن می ترسد یا برای از دست دادن آن اندوهگین می شود، مالکیت یا حقّی قایل باشد. اما اولیاء الله، به سبب

۱. پروای از خدا، حالت همیشگی آنهاست. (یونس: ۶۳)

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۰-۱۳۱.

بهره‌مندی از توحید کامل، خداوند را مالک مطلق همه چیز می‌دانند، به گونه ای که هیچ کس در مالکیت چیزی شریک خداوند نیست. بنابراین، اولیای الهی برای خود نسبت به چیزی مالکیت یا حقی قایل نیستند تا بر اثر آن بترسند یا اندوهگین شوند.^۱

بر اساس آیاتی دیگر، اولیاء الله از پروردگار می‌ترسند، مانند «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا»^۲ و «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۳. بنابراین، نبودن ترس در ایشان نسبت به غیر خداست، اما ترس از خدا از صفات اولیاء الله است. نبودن ترس و اندوه از غیر خداوند در اولیاء الله سبب می‌شود که امنیت و آرامش واقعی بر وجود آنها حکم فرما شود.^۴

۳. آرزوی مرگ

قرآن به یهودیان خطاب می‌کند: اگر گمان می‌کنید تنها شما اولیای الهی هستید، پس، آرزوی مرگ کنید اگر در این ادعا صادقید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (جمعه: ۶)

یهودیان ادعا داشتند که فرزندان و دوستان خدا می‌باشند^۵ و جهان آخرت و ویژه آنهاست^۶ و هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود، مگر آنکه

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. ماز پروردگارمان ترسانیم. (انسان: ۱۰)

۳. از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند. (فاطر: ۲۸)

۴. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۳۴.

۵. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ»؛ یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان

[خاص] او هستیم. (مائده: ۱۸)

۶. «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ بگو:

اگر آن چنان که مدعی هستید [سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شماست نه سایر مردم، پس،

آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید!]. (بقره: ۹۴)

یهودی باشد.^۱ بنابراین، اگر یهودیان در این ادعای خود راستگو بودند، باید آرزوی مرگ می کردند، زیرا چنین فردی ملاقات با خدا را دوست دارد و کسی که یقین دارد ولی خدا است و بهشت مخصوص اوست و بین او و رسیدن به لقای الهی و بهشت کرامت چیزی جز مرگ فاصله نیست، آرزوی مرگ می کند.^۲

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: به خدا سوگند، انس علی بن ابی طالب به مرگ بیشتر از انس طفل به سینه مادر خویش است.^۳ در روایت دیگری نیز آمده است که اولیاء الله آرزوی مرگ دارند.^۴

خودپر تربینی قوم یهود و سرانجام آن

علامه طباطبائی رحمته الله ذیل آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۵ می نویسد: «اگر مراد از کلمه «عالمین» تمام عالمیان باشد، معنای برتری بنی اسرائیل بر تمامی عالمیان این خواهد بود که ما آنان را در پاره‌ای جهات بر همه عالمیان برتری دادیم، مانند کثرت پیامبرانی که در آنان مبعوث شدند و کثرت معجزاتی که به دست انبیای آنها جاری شد. و اگر مراد از این کلمه تنها عالمیان آن عصر باشد، در این

۱. «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»؛ آنها گفتند: هیچ کس، جز یهود یا نصاری،

هرگز داخل بهشت نخواهد شد. (بقره: ۱۱۱)

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۵۰.

۳. «وَاللَّهُ لَا يَبْنِي أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ»؛ به خدا قسم، عشق پسر ابوطالب به مرگ

از علاقه کودک شیر خوار به پستان مادر بیشتر است. (نهج البلاغه، خطبه ۵)

۴. اَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «إِنَّ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبًا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ يَتَمَنَوْنَ الْمَوْتَ». (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۶)

۵. ما بنی اسرائیل را کتاب [آسمانی] و حکومت و نبوت بخشیدیم و از روزی های پاکیزه به آنها عطا

کردیم و آنان را بر جهانیان [و مردم عصر خویش] برتری بخشیدیم. (جاثیه: ۱۶)

صورت مراد از برتری برتری از همه جهات خواهد بود، چون بنی اسرائیل در عصر خود از هر جهت بر سایر اقوام و ملل برتری داشتند.^۱

یهود در دنیای قبل از اسلام خود را اشرف ملل می دانست و سیادت و تقدم بر سایر اقوام را حق مسلم خود می پنداشت و خود را اهل کتاب، و سایر اقوام آن روز را امی و بی سواد و وحشی می نامید. یهود به دنیای آن روز فخر می فروخت و ربانین و احبار خود را به رخ عالمیان می کشید و به علم و حکمت خود می بالید. اما دوران آن سیادت خیالی و تمدن تو خالی سر آمد و آوازه پیامبری که از قریش، منحط ترین اقوام که همواره در برابر علم یهود و دانشمندان شان سر فرود می آورد، مبعوث شده بود و، همچنین، آوازه کتاب وی گوش یهود را خراش داد؛ مخصوصاً وقتی یهود در آن کتاب نظر کرد و آن را کتابی آسمانی و مهیم، یعنی ناظر بر سایر کتب آسمانی، یافت و دید که کتابی سرشار از حق و حقیقت و مشتمل بر عالی ترین تعلیمات روحی و کامل ترین طریق هدایت است، به ارزش بالاتر و علوم برتر این کتاب در مقابل کتاب خود که سال ها به رخ عالمیان می کشید پی برد؛ ناگزیر از آن خواب و خیال بیدار شد و به خود آمد، در حالی که هر لحظه به خشم درونی و کفر و طغیانش افزوده می شد.

اینکه خدای تعالی می فرماید: آیاتی که بر تو نازل شده است طغیان آنها را مضاعف می کند^۲ معنایش این نیست که قرآن سبب ضلالت آنها است بلکه به این عنایت است که اصولاً جنس یهود، به خودی خود، جنسی حقود و حسود

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۲.

۲. «... وَلَکِیْزِیْدٌ کَثِیْرٌ مِّنْهُمْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ طُغْیَانًا وَکُفْرًا وَالْقَبَیْنٰ بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ کُلَّمَا اَوْقَدُوْا نَارًا لِّلْحَرْبِ اُطْفِئَهَا اللّٰهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فِسَادًا وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِیْنَ»؛

... این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید. و مادر میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می کند و خداوند مفسدان را دوست ندارد. (مائده: ۶۴)

و کینه توز است و نزول قرآن سبب شد آن آتش تیزتر شود و معارف حق و دعوت صریحی که در قرآن است سبب شد که آن کفر و حسد طغیان کند.^۱

اگر یهود روزه روز بر کفر و عناد خود می افزاید، برای این است که خداوند به ایشان غضب کرده و نور دلشان را خاموش نموده است. ایشان خود مستوجب چنین خشمی بوده اند. و این طغیان و کفر روزافزون و آثار شومی که یکی پس از دیگری متوجه یهود خواهد شد سرنوشتی حتمی است.^۲

سعی و کوشش یهود همه بر آن است که زمین را علیه دین پر از فساد کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد، و چون آنان را دوست ندارد، زمین خود و بندگانش را به دست آنان نمی سپارد و نمی گذارد آنان به آرزوی پلید خود نایل شوند، و سعی و کوشش آنان بیهوده خواهد ماند.^۳

هر وقت یهود خواست دست به اقداماتی بزند و آتش جنگی را با رسول لله ﷺ و مسلمین دامن زند خداوند بین سران آنها عداوت و بغضاء و اختلاف کلمه انداخت و بدین وسیله آن آتش را خاموش ساخت.^۴

یهود در مدینه در برابر تبلیغات رسول اکرم ﷺ ایستادگی به خرج می دادند و از پذیرفتن دعوت او امتناع می ورزیدند و هر زمانی برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر ﷺ بهانه ای می تراشیدند. آنها می گفتند دل های مادر حجاب و غلاف است و آنچه بر ما می خوانی ما نمی فهمیم!

بدون تردید، آنها این گفته را از روی استهزا و سخریه می گفتند، اما قرآن می فرماید: مطلب همان است که آنها می گویند، زیرا به واسطه کفر و نفاق دل های

۱. ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. همان، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۵۰.

آنها در حجاب‌هایی از ظلمت و گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است. به همین دلیل، از آنان بسیار کم‌اند که ایمان آورند.^۱ در سورة نساء آیه ۱۵۵ نیز همین مطلب یادآوری شده است: «وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ آنها می‌گویند قلب‌های ما در غلاف است و نمی‌تواند گفته‌تورا درک کند؛ این به واسطه آن است که خداوند در اثر کفرشان مهر بر دل‌هایشان نهاده. پس، جز عده کمی از آنان ایمان نخواهند آورد.

این گروه سرکش هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید. آنان، هرچند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند، تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر اینکه روش خود را به راستی تغییر دهند و دست از ظلم و فساد بکشند.^۲

علل عدم تمنای مرگ

با توجه به آیات قرآن کریم و سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام درمی‌یابیم که مرگ نابودی نیست بلکه انتقال از زندگانی محدود به زندگانی وسیع‌تر و کامل‌تر است. انسان به علل و عواملی از مرگ می‌هراسد. برخی از این عوامل در این بخش از سخن آورده می‌شود.

۱. دل‌بستگی شدید به دنیا

علاقه و دل‌بستگی به دنیا و مظاهر آن از علل هراس از مرگ است. وقتی انسان به دنیا، اموال، فرزندان و بستگان و خویشان محبتی فراوان دارد، جدا شدن از آنها برای او دشوار است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۳۰.

اگر علاقه انسان به دنیا در مسیر عشق به خدا و کسب رضای الهی باشد، دل کندن از این علایق و روی آوردن به محبوب حقیقی آسان خواهد بود. در صورتی که اگر محبت انسان به اموال، فرزندان، مقام و نظایر آن مستقل و جدا از توجه به خدا باشد، موجب می شود که او از مرگ بگریزد.

مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: «چرا من مرگ را دوست ندارم؟» حضرت فرمود: «آیا مال و ثروت داری؟» عرض کرد: «بله.» فرمود: «آیا آن را پیش فرستاده‌ای [و در کار خیر و برای آخرت صرف کرده‌ای؟]» عرض کرد: «نه.» فرمود: «به همین علت، مرگ را دوست نمی داری.»^۱

۲. هراس از نیستی

انسان از نیستی و نابودی می هراسد: از فقر می ترسد، چون فقر نداشتن ثروت است؛ از بیماری می ترسد، که از دست دادن سلامت است؛ از تاریکی می ترسد، چون نور در آن نیست؛ از بیابان و خانه خالی می ترسد و از اینکه کسی را در آنجا نمی یابد؛ از زلزله و صاعقه و حیوان درنده وحشت دارد، چون او را به نابودی تهدید می کنند.

بنابراین، علت ترس برخی انسان‌ها از مرگ این است که مرگ در نظر آنان فنا ی مطلق است، اما اگر مرگ را، همچون تولد نوزاد از مادر، تولدی دیگر بداند و معتقد باشد که با عبور از این گذرگاه سخت به جهانی می رسد که از این جهان بسیار وسیع تر، پرفروغ تر و آرام بخش تر است و نیز مرگ را مرحله انتقال به نوع عالی تر و کامل تر از زندگی بداند که زندگی فعلی در مقایسه با آن زندگی کامل مرگ شمرده می شود، نه تنها وحشتناک و نفرت انگیز نخواهد بود بلکه زیبا و دوست داشتنی خواهد شد.

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۲۷.

در روز عاشورا، آنگاه که کار بر امام حسین علیه السلام دشوار گردید، چون یاران آن حضرت بر چهره اش نگاه می افکندند، ایشان و چند تن از خواص را با چهره ای درخشان و بدنی کاملاً آرام و دلی مطمئن می یافتند؛ بعضی از آنان به بعض دیگر گفتند: بنگرید که آنان چگونه از مرگ نمی هراسند!

امام حسین علیه السلام به ایشان فرمود: پایداری کنید! ای گرامی زادگان، مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و آسیب می گذراند و به بهشت عظیم و نعمت های جاودان می رساند. کدام یک از شما دوست ندارد که از زندانی به قصر منتقل گردد.^۱

۳. ترس از کیفر اعمال

گروهی از مرگ وحشت دارند امانه به این معنا که مرگ را فنا می دانند و منکر زندگانی پس از آن اند، بلکه آن چنان پرونده اعمال خود را سیاه و تاریک کرده اند که گویی با چشمان خود، کیفرهای سنگین و مجازات های دردناک بعد از مرگ را مشاهده می کنند یا احتمال آن را می دهند و چون باید پاسخگوی زشتکاری خود باشند از وقوع آن روز وحشت دارند. قرآن کریم می فرماید:

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ. (جمعه: ۷)

آنان [یهودیان]، به سبب اعمالی که از پیش فرستاده اند، هرگز تمنای مرگ نمی کنند.

این آیه اشاره دارد به ادعای قوم یهود که خود را از دوستان حقیقی خدا قلمداد می کردند. قرآن کریم می فرماید: ادعای دروغین می کنند، زیرا اگر راست می گفتند و دوستان خدا بودند باید شوق دیدار خدا و آرزوی مرگ می داشتند.

۱. «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ إِلَّا أَعْدَانُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ.» (معانی الأخبار، ص ۲۸۸)

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: چرا از مرگ می ترسیم؟ فرمود:
 إِنَّكُمْ أُخْرِيتُمْ اخِرَتَكُمْ وَ عَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النِّقْلَةَ مِنَ الْعُمْرَانِ
 إِلَى الْخَرَابِ^۱

شما آخرت خود را ویران و دنیایتان را آباد کرده اید. پس، ناپسند می دارید
 که از آبادانی به سوی خرابی بروید.

پیام‌ها

۱. خداوند شیوه بحث و استدلال با ادیان دیگر و محاجّه با مخالفان را به پیامبر
 و امت او آموزش می دهد: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا».
۲. با منطق و وجدان، شبهات و برداشت های پوچ را پاسخ دهید: «إِنْ زَعَمْتُمْ
 أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ».
۳. انحصار طلبی در امور معنوی و دینی ممنوع است: «مِنْ دُونِ النَّاسِ».
۴. جلوی بلند پروازی ها و تخیلات نابجا را باید گرفت: «إِنْ زَعَمْتُمْ ...
 فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ».
۵. معیار صداقت در ادّعای ایمان آمادگی برای مرگ است:
 «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [هر دوستی، به ملاقات دوست خود
 علاقه مند است؛ اگر شما دوست خدا هستید، چرا به ملاقات خداوند
 علاقه مند نیستند؟]
۶. ریشه فرار از مرگ اعمال خود انسان هاست: «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا
 بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ».
۷. نشانه اولیاء و دوستان خداوند نترسیدن از مرگ است: «أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ ...
 فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ».

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۲۹.

۸. ترس از مرگ نشانه دروغ گویی مدعیان دوستی با خداوند است:
«فَتَمَنُّواْ الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

۹. ادعای بی دلیل پذیرفتنی نیست: «إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنُّواْ الْمَوْتَ».

۱۰. قوم یهود همیشه هراسان از مرگ اند: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا».

۱۱. یهودیان مردمی ظالم و ستمگرند: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ».

واژه های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
هَادُواْ	طریقت یهود را پی گرفتند	فعل ماضی
زَعَمْتُمْ	گمان کردید [زَعَمَ: حکایت از سخنی است که در مظان و معرض دروغ و باطل باشد]	فعل ماضی
تَمَنُّواْ	آرزو کنید	فعل امر

قواعد

حروف شرط

برخی از حروف و اسماء دو فعل را [به نام شرط و جزا] جزم می دهند که به ادوات شرط معروف هستند، مانند:

۱. «إِنْ» (اگر): «إِنْ تَجْتَنِبُواْ كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»: اگر از

گناهان کبیره ای که از آنها نهی شده اید اجتناب کنید، ما از بدی های شما

صرف نظر می کنیم. (نساء: ۳۱)

۲. «ما» (هر چیز): «وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا [در سرای دیگر] خواهید یافت. (بقره: ۱۱۰)

تذکر: کلمات دیگری نیز برای جملات شرطیه به کار می روند که جازم نبوده، از حروف غیر عامل اند، مانند: لَوْ، إِذَا، كَلَّمَا. جمله شرطیه جمله ای است که بین دو واقعه و حادثه ای که دومی متوقف بر اولی است ارتباط برقرار می کند. جمله اول شرط و جمله دوم جزا نامیده می شود، مانند:

- «إِنْ تَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يضاعِفْهُ لَكُمْ»؛ اگر به خدا قرض الحسنه دهید، آن را برای شما مضاعف می سازد. (تغابن: ۱۷)

- «مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ»؛ هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می کند. (تغابن: ۱۱)

- «وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»؛ و گفتند: هر زمان نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سحرمان کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم! (اعراف: ۱۳۲)

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و جملات شرط و جزا را مشخص کنید.

- إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمْنُوا الْوَيْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (جمعه: ۶)
- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. (بقره: ۲۴)

- كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَنَورٌ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ. (بقره: ۲۰)

- مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا. (كهف: ۱۷)

درس هفتم

مرگ آگاهی

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (جمعه: ۸)

بگو: بی تردید، مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد.
سپس، به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید. پس، شما را به
اعمالی که همواره انجام می دادید آگاه خواهد کرد.

حتمی بودن مرگ

عبارت «فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» که در ابتدای جمله آمده است، یهودیان را تهدید به
آمدن مرگی می کند که از آمدنش کراهت دارند، زیرا می ترسند به سزای اعمال
زشتشان گرفتار شوند.

خداوند می فرماید مرگ به زودی آنان را دیدار می کند، چه بخواهند و چه
نخواهند. آنگاه، باستمکاری ها و دشمنی هایشان که موجب خروج آنان از
بندگی خدا شده است، به سوی پروردگارشان برمی گردند، او به حقیقت اعمال
آنان آگاه است، چه اعمال ظاهری آنان و چه اعمال پنهانی آنان، برای اینکه
او عالم به غیب و شهادت است، و به زودی ایشان را به حقیقت اعمالشان و آثار
سوء آن، که همان انواع عذاب هاست، خبر خواهد داد.

بنابراین، در آیه شریفه به ایشان اعلام می‌کند:

۱. فرار از مرگ خطایی است که مرتکب می‌شوند، برای اینکه مرگ به زودی ایشان را درمی‌یابد.

۲. اگر از مرگ کراهت دارند، برای این است که از لقاء الله کراهت دارند؛ این هم خطای دومی از ایشان است، چون به سوی خدا برمی‌گردند و خدا به حساب اعمالشان می‌رسد و سزای بدی‌هایشان را می‌دهد.

۳. هیچ یک از اعمالشان بر خدا پوشیده نیست، و مکر و نیرنگشان جز به خودشان بر نمی‌گردد، چون او عالم به غیب و شهادت است. پس، در آیه شریفه چند اشاره هست:

۱. مرگ حق است و حتمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده است:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء: ۳۵)

هر انسانی طعم مرگ را می‌چشد.

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (واقعه: ۶۰)

ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد.

۲. برگشت به سوی خدا برای پس دادن حساب اعمال حق است و در آن شکی نیست.

۳. به زودی به حقیقت اعمالی که کرده‌اند واقف گشته، تمامی اعمالشان بدون کم و کاست به ایشان برمی‌گردد.

۴. چیزی از اعمال آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست؛ به سبب اینکه به این معنا اشاره کرده باشد جمله «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» را به جای کلمه «اللَّهُ» آورد، که اگر جز این بود، می‌توانست بفرماید: «ثم تردون الى الله فينبئكم».^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۵۱ و ۴۵۲.

آگاهی افراد بر حقیقت اعمال خود پس از مرگ

مأموران صدیق الهی (فرشتگان) اعمال انسان ها را ثبت می کنند. قرآن می فرماید:

«وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (زخرف: ۸۰)

و فرستادگان ما که نزد آنان می باشند می نویسند [یعنی مأمور نوشتن اعمال آنها هستند].

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (انفطار: ۱۰-۱۲)

و بر شما نگهبانانی است، نویسندگان بزرگوار، می دانند آنچه را انجام می دهید.

این فرشتگان از تمامی اعمال انسان آگاه اند و اگر مواردی باشد که بر آنها

مخفی بماند، خداوند متعال خود شاهد و گواه است. حضرت امیر علیه السلام در دعای

کمیل فرمود:

«وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِأَثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا
يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ»^۱

خداوند، پیامرز بر من هر بدی را که فرشتگان بزرگوارت را مأمور ثبت آنها کرده ای، فرشتگانی که بر حفظ اعمال من گماشته ای و آنان را همراه اعضا و جوارحم شاهد بر من قرار داده ای و تواز و رای آنان بر من نگهبان و بر آنچه که از آنان پنهان مانده شاهد بودی.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (نساء: ۱)

همانا خداوند بر شما نگهبان است.

۱. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحدیثه)، ج ۳، ص ۳۳۶.

— وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ
يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا
مَا عَمِلُوا حَاضِرًا. (كهف: ۴۹)

و کتاب نهاده می‌شود. پس، تبهکاران را می‌بینی از آنچه در کتاب است
هراسناک‌اند و می‌گویند: وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کوچک
و بزرگی را فروگذار نکرده، مگر اینکه همه را برشمرده است. و هر عملی را
که انجام داده‌اند حاضر می‌یابند.

ظاهر آیه این نیست که عمل نوشته‌شده را می‌بینند، بلکه عین اعمالی را که
طی یک عمر انجام داده‌اند یکجا می‌بینند. پس، اعمال انسان به‌طور یقین ثبت
می‌شود، هر چند واقعیت آن ثبت برای ما روشن نباشد.

نامه‌های اعمال

اعمال و آثاری که انسان بعد از خود به یادگار می‌گذارد نیز نوشته و ضبط
می‌گردد. قرآن در این باره می‌فرماید:
وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ. (یس: ۱۲)

آنچه را که آنان از پیش فرستادند و آثارشان را می‌نویسیم.

ممکن است انسان از دنیا برود ولی همچنان آثاری داشته باشد؛ آن آثار
هم در نامه عمل نوشته می‌شود. امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمود: «بهترین
چیزهایی که انسان بعد از خود به یادگار می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکی
که برایش استغفار کند، سنت خوبی که به آن اقتدا شود و صدقه‌ای که بعد
از او جریان یابد.»^۱

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ»^۱ فرمود: «مراد از آنچه پیش فرستاده است خیرات و شروری است که خود انسان انجام داده، و مراد از آنچه که از پس فرستاده است آن سنت‌ها و آثاری است که از خود باقی گذارده تا مردم بعد از او بدان عمل کنند. پس، اگر آن سنت‌ها زشت باشد، به اندازه وزر و وبال گناهی که به مرتکب شوندگان می‌رسد به او نیز می‌رسد، بدون اینکه از وزر و وبال انجام دهندگان کم شود.»^۲

همچنین، کارهایی که خود انسان انجام نداده و دیگران انجام داده‌اند و انسان به انجام آنها رضایت داشته، در نامه عمل انسان ثبت می‌شود و پاداش مناسب را می‌گیرد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَر نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا.^۳

ای مردم! همانا مردم را رضایت و خشم [نسبت به معصیت یا طاعت و بندگی] در یک گروه گرد می‌آورد، که ناقة ثمود (معجزه حضرت صالح) را یک نفر پی کرد و کشت اما خداوند همه را عذاب کرد، زیرا همگی به کشتن آن شتر راضی بودند.

با ثبت خشم‌ها و خشنودی‌های انسان نسبت به اطاعت و معصیت خداوند در نامه اعمالش و محاسبه آنها، پیوند مکتبی میان تمام عصرها و نسل‌ها برقرار است، به طوری که هرگاه انسانی در مشرق جهان و در زمانی بسیار دور عمل صالح یا فاسدی انجام دهد و دیگری در مغرب نسبت به

۱. انسان در آن روز از آنچه پیش فرستاده و از آنچه که پس فرستاده است باخبر است. (قیامت: ۱۳)

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۳۵.

۳. نهج البلاغه، کلام ۲۰۱.

انجام آن راضی یا ناراضی باشد، در نامه عمل او ثبت می شود و آثار و پاداش آن را خواهد دید.

غیب و شهادت

«غیب» و «شهادت»، دو معنا از معانی نسبی اند؛ شیء واحد ممکن است نسبت به چیزی غیب و نسبت به چیزی دیگر شهادت باشد، و این بدان سبب است که موجودات خالی از حدود نیستند و هرگز از حدود خود جدا و منفک نمی شوند. بنابراین، هر چیزی که در احاطه چیز دیگری باشد برای آن دیگری شهادت است، چون مشهود ادراک آن است، و اگر از احاطه آن خارج باشد، برای آن غیب شمرده می شود، چون مشهود ادراکش نیست. به طور مثال، آنچه در شعاع دید و شنوایی و سایر حواس ما قرار دارد برای ما مشهود است، ولی آنچه از حوزه دید و شنید ما بیرون است نسبت به ما غیب است. اگر - بر فرض که - قدرت دید ما نامحدود بود و به داخل و باطن اشیاء و ذرات عالم نفوذ می کرد، همه چیز برای ما مشهود بود.

از همینجا به خوبی روشن می گردد که خدای سبحان عالم به غیب است، به این علت است که وجود خدا محدود به حدی نیست و او به هر چیز محیط است و هیچ چیز نمی تواند خود را از خدا پنهان بدارد؛ همه چیز غیر از ذات پاک خداوند محدود است و برای همه آنها غیب و شهود وجود دارد، ولی همه چیز برای ذات خدا، که نامحدود است و همه جا حضور دارد، شهود است و غیب درباره ذات پاکش مفهوم ندارد. طبق این سخن، اگر می گوییم خداوند عالم الغیب و الشهادة است، معنی اش این است که آنچه برای ما غیب یا شهادت شمرده می شود برای او یکسان و شهادت است.

بنابراین، معنای علم خدا به غیب و شهادت در حقیقت این می شود که همه چیز برای او شهادت است و آن غیب و شهادتی که در باره موجودات

نسبت به هم تحقق می یابد، هم غیث و هم شهادتش، برای خدا شهادت است. به عبارت دیگر، معنای جمله «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» این است که هر دو برای خدای تعالی معلوم است، چون او به تمام اشیاء احاطه دارد.^۱

پیام‌ها

۱. اراده خداوند بر اراده انسان غالب است: «تَفْرُونَ ... مُلَاقِيَكُمْ».
۲. علم خداوند نسبت به حاضر و غایب و ظاهر و باطن یکسان است: «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ».
۳. مجرم باید ابتدا از جرم خود آگاه شود و، سپس، به کیفر برسد: «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».
۴. خداوند یهودیان را تهدید به عاقبت بد و ناگوار اعمالشان در آخرت می کند: «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفْرُونَ مِنْهُ ... فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».
۵. تمامی اعمال انسان روز قیامت در پیشگاه الهی مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت: «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
مُلَاقِي	روبروشونده	اسم
تُرَدُّونَ	بازگردانده می شوید	فعل مضارع مجهول
يُنَبِّئُ	خبر می دهد [نبأ؛ خبری است که از آن خبر علم و دانش حاصل می شود]	فعل مضارع

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۱، ص ۴۱۸ و ۴۱۹؛ تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۳۹.

قواعد

مضارع مجهول

فعل از جهت معلوم یا مجهول بودنِ فاعل خود به دو دسته تقسیم می شود:

۱. **فعل معلوم:** فعلی است که فاعل آن مشخص و معین، و برای شنونده به اجمال یا به تفصیل شناخته شده باشد.

۲. **فعل مجهول:** فعلی است که فاعل آن همراه آن ذکر نگردیده، معمولاً نایب فاعل (مفعول) به جای آن می نشیند.

قاعده کلی تبدیل مضارع معلوم به مجهول عبارت است از:

۱. مضموم نمودن حرف اول [که یکی از حروف مضارعه (أتین) است]

۲. مفتوح نمودن حرف ماقبل آخر [در صورتی که خود مفتوح نباشد]

يُعْلَمُ (می داند) ————— يُعْلَمُ (دانسته می شود)

يَضْرِبُ (می زند) ————— يُضْرَبُ (زده می شود)

يُخْرِجُ (خارج می کند) ————— يُخْرَجُ (اخراج می شود)

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و افعال مضارع مجهول را مشخص نمایید.

- ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ. (جمعه: ۹)

- قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادُ. (آل عمران: ۱۲)

- وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ. (بقره: ۱۵۴)

- وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. (اعراف: ۲۰۴)

درس هشتم

نماز جمعه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ
اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (جمعه: ۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید!

بزرگ‌ترین اجتماع عبادی - سیاسی هفته

در آیات گذشته بحث‌های فشرده‌ای پیرامون توحید و نبوت و معاد و نیز مذمت یهود دنیاپرست آمده بود. آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون یکی از مهم‌ترین وظایف اسلامی که در تقویت پایه‌های ایمان تأثیر فوق‌العاده دارد و از یک نظر، هدف اصلی سوره را تشکیل می‌دهد، یعنی نماز جمعه و بعضی از احکام آن، می‌پردازد.

خداوند متعال در این آیه نخست همهٔ مسلمانان را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید».

«نودی» از ماده «نداء» به معنی بانگ برآوردن است و در اینجا، به معنای اذان است، زیرا در اسلام ندایی برای نماز جز اذان نداریم، چنان که در آیه ۵۸ سوره مائده نیز می خوانیم: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»؛ هنگامی که مردم را به سوی نماز می خوانید [و اذان می گوید] آن را به مسخره و بازی می گیرند. این بدان سبب است که آنها قومی هستند بی عقل.

به این ترتیب طبق این خواست الهی، هنگامی که صدای اذان نماز جمعه بلند می شود، مردم موظف اند کسب و کار را رها کرده، به سوی نماز که مهم ترین یاد خدا است بشتابند.

جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ» اشاره به این است که اقامه نماز جمعه و ترک کسب و کار در این موقع منافع مهمی برای مسلمانان در بردارد، اگر درست پیرامون آن بیندیشند. و گرنه، خداوند از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است.

ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می شود.

منظور از «ذَكَرَ اللَّهَ» در درجه اول نماز است، ولی خطبه های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خدا است، در حقیقت، بخشی از نماز جمعه است. بنابراین، باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد.^۱

نخستین نماز جمعه در اسلام

مسلمانان مدینه، پیش از آنکه پیامبر ﷺ بدانجا هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصارا نیز

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه)^۱. خوب است ماهم روزی قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوییم و شکر او را بجا آوریم. آنها روز قبل از شنبه را، که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ «اسعد بن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتند. او نماز را به صورت جماعت با آنها بجا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز «روز جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

«اسعد» دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز بسیار کم بود. این نخستین جمعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد.^۲

اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا ﷺ با اصحابش تشکیل دادند هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد؛ ایشان وارد مدینه شد، و آن روز روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود. آن حضرت ﷺ چهار روز در «قبا» ماند و مسجد قبا را بنیان نهاد. سپس، ایشان روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد.^۳ پیامبر ﷺ به هنگام نماز جمعه به محله «بنی سالم» رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت. این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا ﷺ در اسلام بجا آورد. خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت در مدینه بود.^۴

۱. حضرت موسی ﷺ تصمیم گرفت روز جمعه را برای بنی اسرائیل به عبادت اختصاص دهد، ولی آنان مخالفت کردند و گفتند: ما روز شنبه را مخصوص عبادت قرار می دهیم. خداوند به حضرت موسی ﷺ وحی کرد: «آنان را به حال خود واگذار.» این روز نزد نصاری با اضلال بولس معروف مسیحی به روز یکشنبه تبدیل شد و پس از ظهور اسلام با اختصاص یافتن روز جمعه به تعطیلی نسخ شد. (ر.ک. تفسیر تسنیم، ج ۵، ص ۱۲۸)

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۱۷.

۳. فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله‌های داخل مدینه است.

۴. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۱۸.

اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است، که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هر گونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند، تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی می باشند کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند.^۱

در احادیث اسلامی تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است، از جمله در خطبه ای از پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فَمَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي اسْتَخْفَافًا بِهَا أَوْ جُحُودًا لَهَا فَلَا جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَلَا بَارَكَ لَهُ فِي أَمْرِهِ أَلَا وَلَا صَلَاةَ لَهُ أَلَا وَلَا زَكَاةَ لَهُ أَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ أَلَا وَلَا صَوْمَ لَهُ أَلَا وَلَا بَرَ لَهُ حَتَّى يَتُوبَ.^۲

خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده است. هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند خداوند او را پریشان می کند و به کار او برکت نمی دهد و [بدانید که] نماز او پذیرفته نمی شود و [بدانید] زکات او و حج او و اعمال نیک او قبول نخواهد شد، تا از این کار توبه کند.

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ وَالْاجْتِمَاعُ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ مَعَ الْإِمَامِ فَإِنْ تَرَكَ رَجُلٌ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ ثَلَاثَ جُمُعٍ فَقَدْ تَرَكَ ثَلَاثَ فَرَائِضَ وَلَا يَدْعُ ثَلَاثَ فَرَائِضَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ إِلَّا مُنَافِقٌ.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۳۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۰۲.

۳. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۳۲.

نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام فریضه است. هرگاه مردی بدون عذر سه جمعه را ترک گوید، فریضه را ترک گفته. و کسی سه فریضه را بدون علت ترک نمی گوید مگر منافق.

و در حدیث دیگری، از رسول خدا ﷺ آمده است:

مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيمَانًا وَ اخْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ^۱.

کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت کند گناهان او بخشوده خواهد شد و برنامه عملش را از نو آغاز می کند. روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می انجامد. در اینجا، با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می دهیم.

کسی خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من بارها آماده حج شده ام اما توفیق نصیب نشده است. فرمود:

عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاكِينِ^۲.

بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است.

پیامها

۱. برای دعوت مردم به عبادت باید بسترسازی کرد: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ ... فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

۲. برای دعوت مردم، آنان را با احترام و نام نیک یاد کنیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا».

۳. حضور در نماز جمعه نشانه ایمان است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ ...».

۴. نماز مایه ذکر خدا است: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ ... فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

۵. برای حضور در نماز جمعه شتاب کنید. «لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا».

۱. الوافی، ج ۸، ص ۱۱۴.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۷.

واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
نُودِی	ندا داده می‌شوید [نداء: خواندن به صدای بلند است]	فعل ماضی مجهول
صَلَوَة	نماز [در لغت به معنای دعا است]	اسم
جُمُعَة	نامیدن روز جمعه به «یَوْمَ الْجُمُعَةِ» به علت گرد آمدن و جمع شدن مردم برای نماز در آن روز است	اسم

قواعد

ماضی مجهول

هرگاه فعل ماضی بر وزن فُعِلَ بیاید، اصطلاحاً، فعل ماضی مجهول نامیده می‌شود. قاعده کلی تبدیل ماضی معلوم به مجهول عبارت است از:

۱. مضموم نمودن حرف اول
۲. مکسور نمودن حروف متحرک ماقبل آخر.

مثال:

نَصَرَ (یاری کرد) ————— نَصِرَ (یاری شد)
 أَخْرَجَ (خارج کرد) ————— أُخْرِجَ (اخراج شد)
 اسْتَخْرَجَ (استخراج کرد) ————— اسْتُخْرِجَ (استخراج شد)

تمرین

عبارت‌های قرآنی زیر را ترجمه و فعل‌های ماضی مجهول را مشخص نمایید.

- إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ. (جمعه: ۹)
- فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (آل عمران: ۱۰۱)
- وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا. (مائده: ۶۴)
- قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. (انعام: ۷۱)

درس نهم

نماز جمعه (۲)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ
اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (جمعه: ۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته
شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای
شما بهتر است، اگر می‌دانستید!

اهمیت و فلسفه نماز جمعه

نماز جمعه یک عبادت بزرگ دسته‌جمعی است، جدا از آنکه اثر
عمومی عبادات را از تلطیف روح و جان، و شستن دل از آلودگی‌های
گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب در پی دارد، به‌ویژه اینکه
مقدمتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا
و پرهیزکاری است.

نماز جمعه، از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که
بعد از کنگره سالانه حج، بزرگ‌ترین کنگره اسلامی می‌باشد. به همین دلیل،

در روایتی که در درس پیشین از پیامبر اکرم ﷺ نقل شد، آمده بود که نماز جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.

در حقیقت، اسلام به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد:

۱. اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می‌شود

۲. اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است

۳. اجتماع حج که در کنار خانه خدا هر سال یک بار انجام می‌گیرد.

در این میان، نقش نماز جمعه بسیار مهم است، به ویژه اینکه یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. به این ترتیب، این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشأ برکات زیر شود:

۱. آگاهی بخشی به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم

اجتماعی و سیاسی

۲. ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین، به

گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند

۳. تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان

۴. جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی.

همیشه دشمنان اسلام از یک نماز جمعه جامع الشرائط که دقیقاً دستورهای

اسلامی در آن رعایت شود بیم داشته‌اند. به همین دلیل، نماز جمعه همیشه یک

اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است. منتها حکومت‌های

عدل، همچون حکومت پیغمبر اکرم ﷺ، از آن بهترین بهره‌برداری را به نفع

اسلام می‌کردند و حکومت‌های جور، همانند بنی امیه، از آن سوء استفاده برای

تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند.

در صحیفه سجادیه، از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَأَصْفِيَائِكَ وَمَوَاضِعِ أَمَنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزَوْهَا.^۱

خداوند! این (نماز جمعه و عید قربان) مقامی مخصوص خلفا و برگزیدگان و امنای بلند پایه تو است که ویژه آنها نمودی، و [خلفای جور بنی امیه] آن را به زور از اولیای حق گرفته و غصب کرده اند.

گاه می شود که دشمنان اسلام یک هفته تبلیغات مسموم می کنند ولی بایک خطبه نماز جمعه و مراسم پر شکوه و حیاتبخش آن همه خشتی می شود و روح تازه ای در کالبدها دمیده می شود و خون تازه ای در عروق به حرکت در می آید.^۲

امام خمینی رحمته الله در اهمیت نماز جمعه می فرماید:

اسلام دین سیاست است، دینی که در احکام آن سیاست به وضوح دیده می شود... هر هفته یک اجتماع بزرگ تشکیل می شود تا نماز جمعه که مشتمل بر دو خطبه است و در آن باید مسائل روز و احتیاجات کشور از هر جهت طرح شود، بر پا گردد؛ اسلام مردم را برای مقاصد بزرگ به این اجتماعات دعوت کرده است.^۳

مقام معظم رهبری رحمته الله در این باره می فرماید:

به جوانان عرض می کنم که نماز جمعه را قدر بدانید؛ نماز جمعه متعلق به شماست. به آحاد مردم عرض می کنم که نماز جمعه را مأمن و ملجأ دل

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۳۳-۱۳۶.

۳. صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۳۳.

و جان خودتان بدانید. فکر و روح از نماز جمعه طراوت پیدامی کند.
نمازهای جمعه را اقامه کنید.^۱

شرایط وجوب نماز جمعه

نماز جمعه در عصر حاضر واجب تخییری^۲ است و حضور در آن واجب نیست، ولی با توجه به فواید و آثار شرکت در آن، سزاوار نیست که مؤمنان خود را از برکات حضور در این نماز به مجرد تشکیک در عدالت امام جمعه یا عذرهای واهی دیگر محروم سازند و ترک حضور و شرکت نکردن در نماز عبادی-سیاسی جمعه به سبب اهمیت ندادن به آن شرعاً مذموم است.^۳
نماز گزاران جمعه می‌بایست:

۱. بنابر احتیاط واجب، به خطبه‌ها گوش دهند؛
۲. به احتیاط مستحب، از سخن گفتن پرهیزند و چنانچه سخن گفتن سبب از بین رفتن فایده خطبه‌ها یا گوش ندادن به آنها شود، سخن نگفتن و سکوت واجب است.
۳. احتیاط مستحب آن است که شنوندگان، هنگام ایراد خطبه‌ها، رو به امام جمعه بنشینند و بیش از مقداری که در نماز اجازه داده شده به اطراف نگاه نکنند.^۴

۱. از بیانات مقام معظم رهبری، ۸/۸/۱۳۷۷.

۲. معنای آن این است که مکلف در ادای فریضه واجب ظهر روز جمعه بین خواندن نماز جمعه یا نماز ظهر مخیر است.

۳. أجبوبة الاستفتاءات، ص ۱۲۲.

۴. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۶۷.

آداب نماز جمعه و محتوای خطبه‌ها

شرکت در نماز جمعه آدابی دارد که بعضی از آنها در ذیل شمارش می‌شود:

ا. آمادگی قبلی

مسلمانان شایسته است از کارهایی که موجب بازماندن آنها از حضور در نماز جمعه می‌شود، اجتناب کنند. برای مثال، در روز پنج‌شنبه از خوردن داروهایی که آنها را ناتوان می‌کند خودداری کنند، تا بتوانند در نماز جمعه حاضر شوند. همچنین، در روز جمعه - جز برای جهاد یا امور ضروری دیگر - به مسافرت نروند.^۱

ب. نظافت و آراستگی

در بعضی از روایات، به مسلمانان سفارش شده است: روز جمعه برای انجام نماز جمعه غسل کنید؛ خود را معطر سازید؛ محاسن خود را شانه بزنید؛ تمیزترین لباس خود را بپوشید و خود را بیارایید و برای نماز جمعه آماده شوید.^۲ رسول خدا ﷺ فرمود:

کسی که روز جمعه غسل کند و خود را پاکیزه سازد و با عطری که دارد خود را معطر نماید و در نماز جمعه حاضر شود و هنگام حضور امام جمعه به سخنان او گوش دهد، خداوند لغزش‌ها و گناه هفته‌ا‌و را - از جمعه تا جمعه - می‌آمرزد.^۳

برای امام جمعه که خطبه می‌خواند سزاوار است در ضمن خطبه‌اش آنچه را که از مصالح دینی و دنیایی مسلمین است بیان کند و آنها را از حوادث

۱. ر.ک. جامع احادیث الشیعه، ج ۶، ص ۵۶-۵۷.

۲. ر.ک. همان، ص ۵۳.

۳. همان، ص ۵۴.

و اخباری که در کشورهای مسلمان و دیگر کشورها می گذرد که در آنها نفع و ضرر مسلمین مطرح است آگاه نماید و مطالبی را که مسلمانان در زندگی دنیا و آخرت و در شئون سیاسی و اقتصادی نیاز دارند از اموری که در استقلال و کیان آنها و در کیفیت روابط و رفتار آنها با سایر ملل مؤثر است بازگو کند و مسلمین را از دخالت دولت های ظالم استعمارگر در امورشان، مخصوصاً در امور سیاسی و اقتصادی آنها که به استعمار و استثمارشان کشانده می شود، بر حذر دارد.

نماز جمعه و دو خطبه اش از مواقف بزرگ برای مسلمین است، مثل مواقف حج و عید فطر و عید قربان. اما متأسفانه، مسلمین از وظایف مهم سیاسی در نماز جمعه و غیر آن از مواقف سیاسی اسلام غافل شده اند و حال آنکه اسلام با تمام شئونش دین سیاست است و این مطلب برای هر کسی که مختصر تدبیری در احکام حکومتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسلام داشته باشد، آشکار می شود، پس، هر که خیال کند که دین از سیاست جدا است نادانی است که نه اسلام را شناخته است و نه سیاست را.^۱

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم:

إِنَّمَا جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَتَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ وَتَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَتَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةٍ دِينِيَّةٍ وَدُنْيَاةٍ وَيُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْإِفَاقِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَالْمَنْفَعَةُ ... وَإِنَّمَا جُعِلَتْ خُطْبَتَيْنِ لِئَكُونَ وَاحِدَةً لِلتَّنْاءِ عَلَى اللَّهِ

وَالْتَّجِيدِ وَالتَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَالْإِعْذَارِ
وَالْإِنْذَارِ وَالِدُّعَاءِ وَلِمَا يُرِيدُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ مَا فِيهِ
الصَّلَاحُ وَالْفَسَادُ.^۱

خطبه برای این در روز جمعه تشریع شده است که نماز جمعه یک برنامه عمومی است؛ خداوند می خواهد به امیر مسلمین امکان دهد تا مردم را موعظه کند تا به اطاعت ترغیب نماید و از معصیت الهی بترساند و آنها را آنچه مصلحت دین و دنیایشان است آگاه سازد، و اخبار و حوادث مهمی را که از نقاط مختلف به او می رسد و در سود و زیان و سرنوشت آنها مؤثر است به اطلاعشان برساند ... و دو خطبه قرار داده شده است تا در یکی حمد و ثناء و تمجید و تقدیس الهی کند و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهد و اوامر و نواهی و دستوراتی که با اصلاح و فساد جامعه اسلامی در ارتباط است به آنها اعلام دارد.

پیام‌ها

۱. برای حضور در نماز جمعه، باید موانع موجود را برطرف کرد: «وَذَرُوا الْبَيْعَ» [رها کردن کسب و کار و تجارت از باب نمونه است و گرنه، همه کارها را باید در هنگام نماز رها کرد و در نماز جمعه حضور یافت].
۲. رها کردن خرید و فروش به هنگام برپایی نماز جمعه در جهت منافع و مصالح خود مؤمنان است: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ».
۳. خداوند که فرمان ترک تجارت می دهد، آن را با وعده‌های حق جبران می کند: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۴.

۴. نشانه علم واقعی انتخاب بهترین ها در هر زمان است: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

۵. در تربیت دینی،:

– هم تشویق لازم است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»

– هم فرمان لازم است: «فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ»

– هم نهی لازم است: «ذَرُّوا الْبَيْعَ»

– هم استدلال لازم است: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ».

۶. مؤمنان موظف اند برای شرکت در نماز جمعه جدیت و تلاش نمایند:

«فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

۷. توصیه جدی خداوند در ک خطبه های نماز جمعه و اهمیت دادن به آن

است: «فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

واژه های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
اسْعَوْا	بشتابید [سعی: حرکت سریع است که به حد ویدن نیست و به طور استعاره به جدیت در کار اطلاق می شود]	فعل امر
ذَرُّوا	ترک کنید	فعل امر
بَيْع	دادن جنس و اخذ قیمت	اسم

قواعد

فعل امر

افعالی مانند برو، بگیر و بنویس در فارسی صیغه‌های امری نامیده می‌شوند. به عبارت دیگر، فعل امر صیغه‌ای است که با آن بر انجام کاری در زمان حال یا آینده فرمان داده می‌شود.

صیغه‌های فعل امر: برای ساختن شش صیغه اول غایب و دو صیغه متکلم به گونه زیر عمل می‌کنیم:

۱. اضافه کردن لام مکسور در ابتدای فعل مضارع
۲. جزم فعل مضارع: علامت رفع (ضمه و نون عوض از رفع) را از آخر فعل حذف می‌کنیم.

برای مثال، شش صیغه غایب از ماده ضرب:

لَيَضْرِبُ (آن مرد [باید بزند])	لَتَضْرِبُ (آن زن [باید بزند])
لَيَضْرِبُبا (آن دو مرد [باید بزنند])	لَتَضْرِبُبا (آن دو زن [باید بزنند])
لَيَضْرِبُوا (آن مردان [باید بزنند])	لَتَضْرِبُنَّ (آن زنان [باید بزنند])

و دو صیغه متکلم از آن:

لَاَضْرِبُ (من [باید بزنم])
لَنَضْرِبُ (ما [باید بزنیم])

برای ساختن فعل امر حاضر از شش صیغه مخاطب فعل مضارع به گونه

زیر عمل می‌کنیم:

۱. حرف مضارع (تاء) حذف می‌شود؛
۲. اگر حرف بعد از «تاء» ساکن باشد، یک همزه در اول فعل می‌آوریم؛ حرکت همزه همیشه مکسور است، مگر اینکه عین الفعل فعل مورد نظر مضموم باشد (يُنْصِرُ) که در این صورت همزه را مضموم می‌آوریم.

۳. فعل مضارع جزم داده می شود؛ مراد از جزم حذف علامت رفع (ضمه و نون عوض از رفع) از آخر فعل است.

فعل مضارع	فعل امر
تَنْظُرُ	اَنْظُرْ: ببین تو (یک مرد)
تَنْظُرَانِ	اَنْظُرَا: ببینید شما (دو مرد)
تَنْظُرُونَ	اَنْظُرُوا: ببینید شما (مردان)
تَنْظُرِينَ	اَنْظُرِي: ببین تو (یک زن)
تَنْظُرَانِ	اَنْظُرَا: ببینید شما (دو زن)
تَنْظُرْنَ	اَنْظُرْنَ: ببینید شما (زنان)

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و فعل های امر را مشخص نمایید.

- فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ. (جمعه: ۹)

- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ. (عبس: ۲۴)

- يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

وَادْخُلِي جَنَّتِي. (فجر: ۲۷-۳۰)

- وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ

وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا. (نساء: ۹)

درس دهم

یاد خدا

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (جمعه: ۱۰)

پس، هنگامی که نماز پایان گرفت، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا
بطلبید، و خدا را بسیار یاد کنید. باشد که رستگار شوید!

نکات

۱. منظور از «قضاء صلاة» اقامه نماز جمعه و تمام شدن آن است.
۲. مراد از «انتشار در ارض» متفرق شدن مردم در زمین و مشغول شدن در
کارهای روزانه برای به دست آوردن فضل خداست.
۳. اگر در میان همه کارهای روزانه فقط طلب رزق را نام برد، برای این است
که مقابل ترک بیع در آیه قبلی واقع شود، ولی منظور از ترک بیع همه کارهایی
است که آدمی را از نماز باز می دارد و منظور از طلب رزق همه کارهایی است
که عطیه خدای تعالی را در پی دارد، مانند عیادت مریض، سعی در برآوردن
حاجت مسلمان، زیارت برادر دینی و حضور در مجلس علم.^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۶۲

طلب روزی

همهٔ جنبنده‌هایی که در زمین هستند، رزقشان بر عهدهٔ خدای تعالی است و هرگز بدون رزق نمی‌مانند. پس، خدای تعالی دانا و باخبر از احوال آنهاست، هر جا که باشند؛ اگر در قرارگاهی معین باشند، مانند دریا برای ماهی و نظیر صدف که در گوشه‌ای از ته دریا زندگی می‌کند، خدای تعالی رزقش را در همان قرارگاه می‌دهد، و اگر قرارگاه معینی نداشته باشند بلکه هر جا که هستند برایشان موقتی باشد، موقتند مانند مرغان هوا و مسافران دور شده از وطن، یا قرارگاه معینی دارند که زمان مند است و پس از مدتی از آن بیرون می‌آیند، مانند جنین در رحم مادر، خدای تعالی رزقشان را در همانجا می‌دهد.

خدای تعالی آگاه به حال هر جنبنده‌ای است که در پهنای زمین زندگی می‌کند. معلوم است که وقتی رزق به دریافت‌کننده می‌رسد که روزی دهنده آگاه به حاجت او و باخبر از وضع او و مطلع از محل زندگی او باشد، چه محل زندگی موقت‌اش و چه محل زندگی دائمی‌اش.^۱ آنچه از آیهٔ شریفه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات: ۵۸) برمی‌آید این است:

۱. رزق در حقیقت جز به خدا منسوب نمی‌شود، و هر جابه غیر او نسبتش دهند از قبیل نسبت دادن عمل خدا به غیر خدا است، مانند آیهٔ «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۲، که از آن استفاده می‌شود رازق بسیار است و خدا بهترین آنان است، و نیز مانند آیهٔ «وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ»^۳. ملک و عزت که مخصوص ذات خدا است به غیر خدا هم نسبت داده شده است، به این اعتبار که غیر او به اذن و تملیک او ملک و عزت دارند.

۱. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

۲. و خدا بهترین رزق دهنده‌گان است. (جمعه: ۱۱)

۳. از مالشان رزق دهید و جامه بپوشانید. (نساء: ۵)

۲. آنچه خلق در وجودشان از آن بهره‌مند می‌شوند رزق ایشان است و خدا رازق آن رزق است

۳. آنچه انسان در راه حرام مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد رزق خدا نیست و نباید وسیله معصیت را به خدا نسبت داد، برای اینکه خود خدا معاصی بندگان را به خود نسبت نداده و تشریع عمل زشت را از خود نفی نموده فرمود: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱ و نیز فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ... وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۲. حاشا از خدای سبحان که از عملی نهی کند و سپس بدان امر نماید و وسیله انجام آن را برای معصیت کار فراهم آورد.

هیچ منافاتی بین این دو مطلب نیست که از سویی مثلاً طعام و شراب حرام حسب تشریع رزق نباشد و از سوی دیگر حسب تکوین رزق باشد و آفریده خدا شمرده شود، برای اینکه خدای تعالی در تکوین تکلیفی نفرموده است.

در اینجا، ممکن است پرسیده شود که وقتی بیانی از خدای تعالی سبب اشتباه فهم‌های ساده می‌شود، چرا از چنین بیانی صرف نظر نمی‌نماید؟ پاسخ این است که قرآن تنها برای فهم‌های ساده نازل نشده، تا به دلیل به اشتباه نیفتادن آنان از بیان معارف حقیقی صرف نظر شود.^۳

رسول خدا ﷺ در حجة الوداع فرمود: آگاه باشید که روح الامین به قلبم افکند که هیچ انسانی نمی‌میرد مگر وقتی که رزقش را تا حد کمال خورده و دیگر در نزد خدا رزقی نداشته باشد. پس، از خدا بترسید و در راه به دست آوردن رزق منحرف نشوید. راه صواب را به دست گیرید و دیر رسیدن بهره‌ای

۱. بگو: خداوند [هرگز] به کار زشت فرمان نمی‌دهد! آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟! (اعراف: ۲۸)

۲. خداوند به عدل و احسان... فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر... نهی می‌کند. (نحل: ۹۰)

۳. ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۲۱۵.

از رزق شما را به نافرمانی خدا واندارد، برای اینکه خدای تعالی رزق حلال را بین خلقش تقسیم کرده است و آن را به طور حرام تقسیم ننموده است. آنچه را خدا تقسیم کرده است رزق حلال است، نه حرام. پس، هر کس از خدا پروا کند و خویشتن داری ننماید، رزقش از راه حلال خواهد رسید، و هر کس پرده حرمت خدا را پاره نماید و رزقش را از غیر راه حلال بگیرد، رزق حلالش را به عنوان قصاص از او خواهند گرفت. در نتیجه، همان مقداری را که باید از حلال می خورد از حرام خورده، و نه بیشتر، با این تفاوت که حساب آن را باید پس بدهد.^۱

اثرات روحی تضمین روزی

ایمان و باور قلبی نسبت به وعده الهی مبنی بر تضمین روزی بندگان آثار مثبت روحی و روانی برای مؤمنان دارد؛ باور به این وعده الهی انسان را از نومیدی در تلاش بازمی دارد و روح امید در او می دمَد و، از سوی دیگر، انسان را از حرص و ولع بازمی دارد، چرا که این باور به او تفهیم می کند که روزی وی مقرر گردیده، حرص و زیاده طلبی او آن را زیادت نمی کند. او باید به عنوان وظیفه دنبال کسب روزی برود و بدانچه خدا برای وی مقدر کرده راضی و خشنود باشد.

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ حَرِيصٌ وَلَا يَصْرِفُهُ كِرَاهَةٌ كَرَاهٍ.^۲

به درستی که روزی را حرص شخص حریص جلب نمی کند و کراهت

افراد آن را منع نمی نماید.

امام سجاد علیه السلام نیز با توجه به همین وعده خداوندی به بندگان خدا گوشزد می نماید که نباید تمام همتشان در راه به دست آوردن روزی

۱. الکافی، ج ۵، ص ۸۰.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۷.

صرف شود و تمام اشتغالشان طلب چیزی باشد که تضمین شده است.
امام سجاده علیه السلام می فرماید:

وَاجْعَلْ مَا صَرَّحْتَ بِهِ مِنْ عَدَّتِكَ فِي وَحْيِكَ وَاتَّبِعْتَهُ مِنْ قَسَمِكَ فِي
كِتَابِكَ قَاطِعًا لِأَهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ الَّذِي تَكَفَّلْتَ بِهِ وَحَسْمًا لِلِاشْتِغَالِ بِمَا
ضَمِنْتَ الْكِفَايَةَ لَهُ.^۱

خداوندا، آن وعده‌ای را که در وحی خود بر پیامبر صلی الله علیه و آله بدان تصریح کرده‌ای
و در قرآن بر آن سوگند خورده‌ای سبب قطع دل مشغولی ما به رزقی که
خود آن را تکفل کرده‌ای قرار ده.

کار و کوشش و تضمین روزی

تضمین روزی بدین معنا نیست که شخصی بگوید روزی من تضمین شده
است و دیگر احتیاج به کار و کوشش ندارم، پس، گوشه‌ای بنشینم و منتظر
روزی خود باشم، زیرا رسیدن روزی به بندگان مقدرات خاصی دارد که یکی از
آن تلاش خود شخص است. قرآن نیز به این نکته اشاره کرده که انسان‌ها باید
تلاش کنند و با حرکت در زمین و استفاده از نعمت‌های الهی که در اختیار آنها
قرار داده شده روزی خود را به دست آورند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا
مِنْ رِزْقِهِ... (ملک: ۱۵)

اوست که زمین را برای شما رام قرار داد. بنابراین، بر اطراف و جوانب آن
راه روید و از روزی خدا بخورید.

روش پیامبران و امامان نیز که از معارف الهی آگاه اند و به تضمین روزی به طور
یقین معتقدند به همین منوال بود و ایشان لحظه‌ای از کار و کوشش باز نمانده‌اند.

شخصی امام باقر^{علیه السلام} را در اطراف مدینه در ساعتی که هوا بسیار گرم بود مشغول کار مشاهده کرد. این شخص به نزد حضرت رفت و سلام کرد و به رسم موعظه، گفت: خداوند کارهایت را سامان دهد! بزرگی از بزرگان قریش، در این ساعت و بر این حالت در پی دنیا! اگر در این حال مرگِ شما فرارسد چه می کنید؟

امام با صدای بلند در حالی که به شدت عرق می ریخت سلام را پاسخ داد و فرمود: «اگر مرگ در این حال به سراغم بیاید، در حال انجام طاعتی از طاعت های خداوند به سراغم آمده است که به وسیله آن خود و خانواده ام را از [نیاز] به تو و به مردم باز می دارم. من همواره این نگرانی را داشته ام که اگر مرگ به سراغم آمد، در حال انجام معصیتی از معصیت های خدا باشم.»

آن شخص [از عمل خود متنبه شد و] گفت: راست گفتی، خداوند تو را رحمت کند! تصمیم گرفتم شما را اندرز گویم ولی شما مرا نصیحت کردید.^۱

عبدالاعلی آل سام می گوید در یکی از کوچه های مدینه، در روزی تابستانی و گرم، با امام صادق^{علیه السلام} روبرو شدم و عرض کردم: فدایت شوم! با مقامی که نزد خدای بزرگ و با خویشاوندی ای که با رسول خدا دارید، چرا در چنین روزی داغ این اندازه خود را آزار می دهید [و برای خود تلاش می کنید]؟ آن حضرت^{علیه السلام} فرمود: ای عبدالاعلی! در طلب روزی از خانه بیرون آمده ام، تا با این کار از امثال تو بی نیاز باشم.^۲

منظور از ذکر

کلمه «ذکر» در چند معنا به کار برده می شود:

۱. در معنای «یاد و خاطر»

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۲۵.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۵.

۲. در معنای حضور قلب یا حضور در زبان، مثلاً، می گویند: ذکر خدا دو نوع است: یکی ذکر به زبان، و یکی ذکر به قلب، یعنی حضور در قلب.

۳. به معنای سخن، چون هر سخنی را ذکر هم می گویند.^۱

ظاهراً اصل در معنای این کلمه همان معنای اول است و اگر معنای دوم (نام خدا را بردن) را هم ذکر نامیده است، از این بابت است که ذکر لفظی مشتمل بر معنای قلبی نیز می باشد، و ذکر قلبی نسبت به ذکر لفظی اثری را می ماند که بر سبب مترتب می شود یا نتیجه ای است که از عمل عاید می گردد.^۲

اگر نماز را ذکر نامیده اند، برای این است:

۱. نماز مشتمل بر ذکر زبانی از تهلیل و حمد و تسبیح است؛

۲. مجموعه اجزای نماز عبودیت بنده خدا را مجسم می سازد. از این رو، خدای تعالی نماز را «ذکر الله» نامیده و فرموده است: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

۳. نهادن نام ذکر بر نماز ترتب غایت بر صاحب غایت است، چرا که نتیجه نماز یاد خدا است، هم چنان که آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۳ به آن اشاره می کند و ذکری که گفته شد غایت و نتیجه نماز است ذکر قلبی است.^۴

بعضی نیز گفته اند منظور از «ذکر خدا» در خصوص آیه مورد بحث خطبه های قبل از نماز است.^۵ البته، می توان گفت منظور از «ذکر الله» در درجه اول نماز است، ولی خطبه های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خدا است،

۱. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۲۸.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۲.

۳. نماز به پادار برای یاد من. (طه: ۱۴)

۴. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۳.

۵. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۴، ص ۲۹۷.

در حقیقت، بخشی از نماز جمعه شمرده می‌شود.^۱ بنابراین، باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد.^۲

در آیه «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، منظور از ذکر اعم از ذکر زبانی و قلبی است. در نتیجه، ذکر در اینجا شامل توجه باطنی به خدا نیز می‌شود. کلمه «فلاح» به معنای نجات از هر نوع بدبختی و شقاوت است، چون وقتی انسان زیاد به یاد خدا باشد، این یاد خدا در نفس آدمی رسوخ می‌کند و در ذهن نقش می‌بندد. پس، یاد خدا عوامل غفلت را از دل ریشه‌کن ساخته، سبب تقوای دینی می‌شود که خود موجب امید به فلاح است، همچنان که فرموده است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».^۳

سؤال. قرآن کریم می‌فرماید: «نماز، (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد»^۴ و حال آنکه ما بسیاری از نمازگزاران را می‌بینیم که از ارتکاب گناهان بزرگ پروایی ندارند پس، چرا نماز آنان از فحشا و منکرات بازشان نمی‌دارد؟!

پاسخ: باز داری از گناه اثر طبیعی نماز است، چون نماز توجه خاصی از بنده به سوی خدای سبحان است. اما این اثر تنها مقتضی است، نه علت تامه، تا انتظار رود که تخلف نپذیرد، و نمازگزار دیگر نتواند گناه کند.

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «... إِنَّمَا جُعِلَتِ الْجُمُعَةُ رُكْعَتَيْنِ مِنْ أَجْلِ الْخُطْبَتَيْنِ جُعِلَتَا مَكَانَ الرُّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَهِيَ صَلَاةٌ...» نماز جمعه را با عنایت به آن دو خطبه‌ای که خوانده می‌شود دو رکعت مقرر ساخته‌اند، که آن دو خطبه به جای دو رکعت آخر نماز محاسبه می‌شود. پس، خطبه خود به منزله نماز است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۷)

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۲۷.

۳. از خدا پرهیزید، شاید رستگار شوید. (آل عمران: ۲۰۰)

۴. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۶۲.

۵. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». (عنکبوت: ۴۵)

اثر نماز به مقدار اقتضا است یعنی: اگر مانع یا مزاحمی در بین نباشد، نماز اثر خود را می‌بخشد و نماز گزار را از فحشاء بازمی‌دارد، ولی اگر مانعی یا مزاحمی جلو اثر آن را گرفت، دیگر اثر نمی‌کند و از نماز گزار آن کاری که انتظارش نمی‌رود سر می‌زند.

یاد خدا و موانعی که از اثر او جلو می‌گیرند، مانند دو کفه ترازو هستند؛ هر گاه کفه یاد خدا سنگین تر شد، نماز گزار گناه نمی‌کند، و هر جا کفه آن موانع سنگین شد کفه یاد خدا ضعیف می‌شود و نماز گزار از حقیقت یاد خدا منصرف می‌گردد و گناه را مرتکب می‌شود.^۱

اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند و در انجام آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، به یقین، استمرار آن در مدتی کوتاه سبب می‌شود که ملکه پرهیز از فحشا و منکر در او پیدا شود. اثر تربیتی نماز تا بدان حد است که اگر انسان شخصی را موکل بر خود کند که دائماً ناظر بر احوالش باشد و او را آنچنان تربیت کند که این ملکه در او پیدا شود و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعاً تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست.^۲

پیام‌ها

۱. در انجام عبادت سرعت بگیرید: «فَاسْعَوْا»، ولی در کار مادی به سراغ آن روید و نیازی به عجله نیست، زیرا رزق نزد خداوند مقدر است: «وَابْتَغُوا».

۲. لطف و فضل خداوند بسیار است ولی انسان باید برای به دست آوردن آن تلاش کند: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ».

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۱.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. رستگاری در سایه انجام فرمان‌های الهی است: «فَاسْعَوْا ... ذَرُّوا ... وَابْتَغُوا ... وَادْكُرُوا ... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».
۴. اگر داد و ستد با اراده انسان باشد، معامله‌ای بیش نیست: «وَذَرُّوا الْبَيْعَ»، اما اگر بعد از انجام عبادت به سراغ داد و ستد رفتیم، به فضل الهی تبدیل می‌شود: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ».
۵. تلاش برای دنیا نباید همراه با غفلت از یاد خدا باشد: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا».
۶. آنجا که زمینه غفلت و لغزش بیشتر است مثل بازار، یاد خدا ضروری تر است: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا».
۷. یاد خدا در همه حال لازم است، چه در حال عبادت: «فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» و چه در حال تجارت: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ».
۸. یاد خدا زمانی عامل رستگاری می‌شود، که مداوم و مستمر باشد: «وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
فُضِّيتُ	تمام شد [قضاء: فیصله دادن و محکم کردن شیء]	فعل ماضی مجهول
انتَشِرُوا	پراکنده شوید	فعل امر
ابْتَغُوا	طلب کنید [ابْتَغَاء: کوشش و اجتهاد در طلب و خواستن]	فعل امر

قواعد

حروف مشبیه

حروف مشبیه حروفی اند که برای تأکید بر سر مبتدا و خبر می آیند و مبتدا را اسم خود قرار داده، اعراب آن را منصوب می کنند و خبر را خبر خود قرار می دهند که اعراب آن مرفوع می شود.

حروف مشبیه عبارت است از:

إِنَّ / أَنَّ: (قطعاً / که، اینکه)، كَأَنَّ: (گویا)، لَيْتَ: (کاش)، لَعَلَّ: (شاید)، لَكِنَّ: (لکن).

إِنَّ وَّ أَنَّ: این دو حرف برای تأکید حکم و برطرف کردن شک از آن به کار می روند و فرق بین آن دو این است که إِنَّ با اسم و خبر کلامی تام است ولی أَنَّ با اسم و خبر خود در حکم مفرد است.

لَكِنَّ: این حرف برای استدراک است. استدراک به این معناست که به ما بعد آن حکمی مخالف ما قبل نسب داده شود. به همین جهت، لکن بین دو کلام که از جهت نفی و اثبات بایکدیگر مغایرت دارند واقع می شود.

لَيْتَ: این حرف برای تمنی است و تمنی عبارت است از اظهار محبت شیئی غیر ممکن یا ممکن غیر متوقع.

كَأَنَّ: این حرف برای تشبیه چیزی به چیزی به کار می رود.

لَعَلَّ: این حرف برای ترجی است و مراد از ترجی طلب امر محبوبی است که حصول آن نزدیک شمرده شده است و گاه این حرف برای اِشفاق است. ترجی مانند: «لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ» و اِشفاق مانند: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۲.

۱. شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد! (شوری: ۱۷)

۲. گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی بدین سبب که آنها ایمان نمی آورند!

(شعراء: ۳)

این حروف معنای فعل را دارند، زیرا إِنَّ وَأَنَّ به معنای «حَقَّقْتُ»، كَأَنَّ «شَبَّهْتُ»، لَكِنَّ «استدرکت»، كَيْتَ «تَمَنَّيْتُ» و لَعَلَّ «تَرْجَّيْتُ» است.

لعل اگر در کلام انسان واقع شود، معنایش روشن است؛ چون انسان از آینده باخبر نیست، می تواند هر جا لعل به کار برد، ولی استعمال آن در کلام خدا که دانای غیب و آشکار است چه معنایی دارد؟

استعمال کلمات «لَعَلَّ»، «كَيْتَ» و ... در کلام خدا بر اساس خصوصیت گوینده آن یعنی خدا نیست، بلکه به فعل مربوط است. ذات اقدس الهی گوینده ای نیست که به چیزی جهل یا شک داشته باشد، زیرا «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱ و «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۲. پس، استعمال این کلمات بر اساس خصوصیت گوینده آن یعنی خدا نیست، بلکه به فعل مربوط می شود.^۳

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و حروف مشابه را مشخص نمایید.

- وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (جمعه: ۱۰)

- يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ. (نساء: ۷۳)

- طَلَعَهَا كَأَنَّه رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ. (صافات: ۶۵)

- وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ. (حج: ۲)

۱. او به همه چیز داناست. (شوری: ۱۲)

۲. خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است. (مجادله: ۶)

۳. مجله راه قرآن، ش ۳۶، بیانات آیت الله جعفر سبحانی.

درس یازدهم

رازقیت خداوند

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. (جمعه: ۱۱)

هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند. بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است.

شأن نزول

کاروانی از تجار وارد مدینه شد و آن روز روز جمعه بود و مردم در نماز جمعه شرکت کرده بودند. رسول خدا ﷺ مشغول خطبه نماز بود. کاروانیان برای اعلام ورود طبل و دایره کوبیدند، مردم داخل مسجد نماز و رسول خدا ﷺ را رها نمودند و به طرف کاروانیان متفرق شدند. بنابراین، منظور از «لهو» همان استعمال طبل و دایره و سایر آلات طرب برای جمع شدن مردم است. و ضمیر در «إلیها» به تجارت برمی‌گردد، چون مقصود اصلی مردم از متفرق شدن همان رسیدن به تجارت بود، و طبل و دایره وسیله‌ای برای تجارت بوده است.^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۶۳.

جابر بن عبد الله می گوید: کاروانی وارد مدینه شد، در حالی که مابا رسول خدا ﷺ مشغول نماز بودیم، مردم [نماز را رها کرده] به سوی آن کاروان رفتند. پس، به جز دوازده نفر که یکی از ایشان من بودم کسی باقی نماند. در این جریان بود که آیه شریفه «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا...» نازل گردید.^۱

کلمه «خیر» که در آیه استعمال شده است معنای افعال تفضیل را ندارد [یعنی کلمه «خیر» به معنای «بهتر» نیست بلکه به معنای «خوب» است]، همچنان که در آیه «أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» [یوسف: ۳۹] این چنین است، و این گونه استعمال ها در مورد کلمه مذکور شایع است.^۲

در این آیه، التفاتی از خطاب «فانتشروا: متفرق شوید» به فعل غایب «وَ إِذَا رَأَوْا: و چون لهو و تجارتی می بینند» به کار رفته است و می خواهد بفهماند این مردم که از شرافت و افتخار گوش دادن به سخنان شخصی چون خاتم انبیا ﷺ اعراض می کنند، قابلیت آن را ندارند که پروردگارشان روی سخن به ایشان بکند.

در جمله «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ» هم اشاره ای به این اعراض خدا هست، چون می توانست خدای تعالی را گوینده قرار دهد و بفرماید: «آنچه نزد ما است بهتر است» ولی به پیامبرش فرمود از قول او به ایشان بگوید: «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ: آنچه نزد خداست بهتر است» و در همین مقدار هم به پیامبرش فرمود: «قل لهم: به ایشان بگو» تنها فرمود: «قل»، و همه اینها شدت خشم و اعراض خدای تعالی را از ایشان می رساند.^۳

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۲۰.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۶۴.

۳. همان.

رازق بودن خداوند

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: لقمان فرزندش را در مسئله روزی بدین گونه نصیحت می کرد:

آن که یقینش در طلب روزی و رزق و معیشت زندگی کم است و اراده و نیتش ضعیف و سست است، باید از این واقعیت عینی درس بگیرد که حضرت حق در سه موقعیت او را از نظر رزق و روزی وانگذاشت، در حالی که دست او در آن سه موقعیت از کسب و درآمد به وسیله خودش به کلی کوتاه بود و راه چاره و تدبیر به رویش بسته بود و خدای مهربان در حالت چهارم که دستش برای کسب و کار و جدّ و جهد باز است، بدون تردید، روزی او را می رساند و نیازهایش را برطرف می سازد.

آن سه موقعیت عبارت بود: [۱] از زمانی که در رحم مادر بود، [۲] زمانی که در آغوش مادر به صورت شیرخوار جای داشت و [۳] زمانی که کودک و نوجوان بود و از درآمد پدرش استفاده می کرد. [اما] چون بزرگ شد و به کاسبی روی آورد و عقلش را در خرید و فروش و ارزیابی اجناس به کار انداخت، پس، در موردی دچار مضیقه گشت و انواع گمان های منفی را نسبت به حضرت محبوب پیدا کرد و از پرداخت حقوق مالی سرباز زد و بر خود و اهلیش سخت گرفت، مبادا که به کلی دستش خالی شود و حضرت ربّ العزّه او را در امر روزی واگذارد!

امیر المؤمنین علیه السلام بارها می فرمود: بدانید و به یقین بدانید که خدای عز و جل به هیچ بنده ای هر قدر هم تلاشگر باشد و هر قدر زرنگی و چاره اندیشی اش عظیم باشد و بسیار حيله گر و نیرنگ باز باشد اجازه نمی دهد از مقدراتی که او در ذکر حکیم برایش تقدیر کرده پیشی گیرد و آن مقدرات را تغییر دهد.

ای مردم! هیچ انسانی به علت مهارتش نمی تواند چیزی از آنچه برایش مقدر شده زیادتر به دست آورد و هیچ انسانی به علت حماقت و کودنی اش چیزی از آنچه برایش مقدر شده کمتر نمی گیرد.

بنابراین، کسی که به این دو نکته علم و اعتقاد داشته باشد و طبق آن عمل کند در به دست آوردن بهره اش از سایر مردم راحت تر است، و کسی که به این معانی علم دارد و اما طبق آن عمل نمی کند در خسارتش از همه مردم خاسرتر و زیان کارتر است، و چه بسیار افرادی که غرق نعمت اند اما خدا به منظور استدراج غرق نعمتشان کرده است. چه بسیار گرفتاران و تهی دستانی که خدا خیرشان را در تهی دستی دیده است.

بنابراین، ای تلاشگر در تلاش خود از خدا پروا داشته باش و در شتاب کوتاه بیا و از خواب غفلت بیدار شو، و در آنچه از ناحیه خدای عز و جل به زبان پیامبر گرامی اش جاری شده تفکر کن.^۱

روزی امام علی علیه السلام وارد مسجد شد و به مردی گفت: استر مرا نگاهدار. آن مرد دهنه بند استر را باز کرد و با خود برد. امام علی علیه السلام پس از نماز در حالی که دو درهم در دست مبارکش بود و قصد داشت با آن مزد آن مرد را بدهد از مسجد خارج شد و دید آن مرد دهنه بند را دزدیده و استر را به حال خودرها کرده است. پس، دو درهم را به یکی از خدمتکاران داد تا دهنه بندی برای استر بخرد. خدمتکار دهنه بند دزدیده شده را در بازار مشاهده کرد که صاحب مغازه به دو درهم خریده بود، به همان دو درهم آن را از صاحب مغازه گرفت و به مولا علیه السلام برگرداند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَجْرِمُ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ، وَلَا يَزِدُّهُ عَلَى مَا قَدَّرَ لَهُ.^۱

به حقیقت، که عبد با افتادن در عجله و ترک صبر و استقامت روزی حلال الهی را بر خود حرام می‌کند و چیزی از مقدار مقدّر شده به وسیله حضرت حق به خود اضافه نمی‌کند!!

تلاش و کار برای خدا

حقیقت اخلاص همان انجام دادن عمل برای خدا و به انگیزه تقرب به او است^۲ و به تعبیر قرآن کریم، انجام دادن عمل برای طلب وجه خدا است: «إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ» [(انسان: ۹)]

وجه خدای تعالی عبارت از صفات فعلی خدای تعالی است، صفات کریمه‌ای که افاضه خیر بر خلق و خلقت و تدبیر و رزق آنها — به عبارت جامع‌تر، رحمت عامه او که قوام تمامی موجودات بدان است — از آن صفات نشئت می‌گیرد.

بنابراین، معنای اینکه عملی برای وجه‌الله انجام شود این است که در انجام عمل این نکته منظور گردد که رحمت خدای تعالی و خشنودی اش جلب شود و مقصود تنها و تنها این باشد و ذره‌ای از پاداش‌هایی که در دست خدای تعالی است منظور نباشد.

برگشت اینکه عمل برای وجه‌الله باشد به این است که عمل انسان به این انگیزه از او سر بزند که برانگیزاننده وی در انجام عمل تنها رضای خدا باشد

۱. شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. الإخلاص لله أن يقصد العبد بطاعته وعمله وجه الله، لا يقصد الرياء والسمعة، ولا وجهاً من وجوه الدنيا. (التبيان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۵)

و اینکه خداست که محبوب اوست و رضایتش مورد نظر است، چراکه او جمیل علی الاطلاق است. به تعبیر دیگر، برگشت چنین عملی به این است که انسان خدای را تنها به این جهت عبادت کند که او اهلیت عبادت و استحقاق آن را دارد.^۱ هدف واقع شدن وجه الله و آن را غایت و انگیزه اعمال قرار دادن در چند جا از کلام مجیدش آمده است، مانند آیات شریفه «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ»^۲، «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لَیُعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»^۳، «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»^۴، «فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»^۵.

آثار کار برای خدا

در آیاتی که در آنها با تعبیرهایی چون: «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»، «فِی سَبِيلِ اللَّهِ»، «یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ»، «رَجُلًا سَلَمًا»^۶ از اخلاص سخن به میان آمده، به برخی از آثار آن نیز اشاره شده است.

۱. نداشتن ترس و اندوه در قیامت

کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند: «بَلِی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ

۱. ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۴.

۲. با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند. (کهف: ۲۸)

۳. و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند، در حالی که دین خود را برای او خالص کنند. (بینه: ۵)

۴. و جز برای رضای خدا اتفاق نکنید! (بقره: ۲۷۲)

۵. پس، او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده اید. (غافر: ۶۵)

۶. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ شُرَکَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا»؛ خداوند مثالی

زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغول اند

و مردی که تنها تسلیم یک نفر است. آیا این دو یکسانند؟! (زمر: ۲۹)

و هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱. آیه ۲۶۲
سوره بقره نیز همین اثر را برای انفاق در راه خدا یادآور می شود: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲.

۲. پاداش چندبرابر

اموالی که خود را در راه خدا انفاق شود همانند بذری است که هفت خوشه
برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند برای هر کسی که بخواهد،
فزونی می دهد و خداوند گشایشگر دانا است: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۳.

۳. فلاح و رستگاری

آنان که طالب رضای الهی اند رستگاران اند: «... ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ
اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴.

۴. آرامش خاطر

در آیه ۲۹ سوره زمر خداوند مثالی را مطرح می کند و در آن، دو نفر را با یکدیگر
مقایسه می کند. مردی را که مملوک شرکایی است و آنان پیوسته درباره او با هم

۱. آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است

نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (بقره: ۱۱۲)

۲. کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند ... نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.

۳. مَثَلُ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، به مَثَلِ بذری می ماند که هفت خوشه برویاند
که در هر خوشه یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد [و شایستگی داشته باشد]

دو یا چند برابر می کند و خدا [از نظر قدرت و رحمت] وسیع و [به همه چیز] داناست. (بقره: ۲۶۱)

۴. ... این برای آنها که رضای خدا را می طلبند بهتر است، و چنین کسانی رستگاران اند. (روم: ۳۸)

به مشاجره مشغول اند و مردی که فقط تسلیم یک نفر است. سپس، این پرسش را بیان می کند که آیا این دو یکسان اند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا»^۱. گویا عدم تساوی این دو با یکدیگر و امتیاز شخص دوم به این جهت است که همت او صرفاً متوجه فرد خاصی است و به همین دلیل، خاطر آسوده ای دارد. بنابراین، شخصی که خود را برای خدا خالص کرده، همیشه آرامش خاطر دارد.^۲

امام خمینی^{رحمه الله} در اهمیت اخلاص و کار برای خدا می فرماید:

شما گمان نکنید که اتکابه ماورای خدا برای ما بتواند یک کار گشایی بکند. اتکابه خدا بکنید. اگر ما یک روز اتکای خودمان را از خدا برداشتیم و روی نفت گذاشتیم یا روی سلاح گذاشتیم، بدانید که آن روز روزی است که ما روبه شکست خواهیم رفت... اخلاص پیدا کنید در کارهای خودتان؛ اتکای خودتان را به خدای تبارک و تعالی قوی کنید که نصر و نصرت بدون اتکابه او حاصل نمی شود... اول باید اخلاصتان را قوی بکنید، ایمانتان را قوی بکنید. بعد، دنبال کار بروید، به آن طوری که خدای تبارک و تعالی امر فرموده است. و این اخلاص و ایمان شما را تقویت می کند و روحیه شما را بالا می برد و نیروی شما جوری می شود که هیچ قدرتی نمی تواند مقابله بکند.^۳

مقام معظم رهبری^{دامت برکاته} نیز تأکید می نماید:

سعی کنید کار را هر چه بهتر و مخلصانه تر انجام دهید. وقتی کار با اخلاص همراه شد و فقط برای ادای تکلیف و رضای الهی انجام گرفت،

۱. خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است آیا این دو یکسانند؟!

۲. دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۷۷.

مثل جسمی است که روح دارد. اما اگر کار از این روح خالی شد،
مثل جسمی است که جان ندارد. بنابراین، ارزش آن از عرش به
زمین تنزل می‌کند.^۱

و در مورد آثار کار برای خدا می‌فرماید:

هر چه مخلصانه‌تر عمل کنید، خدای متعال بصیرت شما را بیشتر
می‌کند. «اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲؛ خدا
ولیّ شماست. هر چه به خدا نزدیک‌تر شوید، بصیرت شما بیشتر خواهد
شد و حقایق را بیشتر می‌بینید. نور که بود، انسان می‌تواند واقعیات
و حقایق را مشاهده کند.^۳

پیام‌ها

۱. قرآن از حرص و بی‌تقوایی در کسب و کار انتقاد می‌کند: «وَإِذَا رَأَوْا...

انْفَضُّوا إِلَيْهَا».

۲. عامل انحراف از یاد خدا یا مادیات است یا نفسانیات: «تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا».

۳. هر کاری که اطراف رهبر الهی را خلوت کند قابل توبیخ است:
«وَتَرْكُوكَ قَائِمًا».

۴. گرایش‌های مردم همیشه صحیح و به حق نیست: «وَتَرْكُوكَ قَائِمًا».

۵. ملاک ارزش‌ها حسن عاقبت است، نه کامیابی‌های زود گذر: «مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ».

۱. از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۹/۱۲/۲۰.

۲. خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمات به سوی نور بیرون
می‌برد. (بقره: ۲۵۷)

۳. از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹/۹/۴.

۶. برای کسب رزق، عبادت را رها نکنید تا به سراغ تجارت بروید بلکه ابتدا عبادت کنید و سپس به سراغ تجارت بروید، که رزق به دست خداست: «مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ ... وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».

۷. شرکت در نماز جمعه سبب از دست رفتن روزی نمی شود؛ خداوند روزی نمازگزاران جمعه را تضمین کرده است: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً ... وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».

واژه‌های مهم

واژه	معنا	تجزیه و ترکیب
رَأَوْا	دیدند	فعل ماضی
لَهُوَ	چیزی که انسان را از آنچه که برای او لازم و مهم است باز می‌دارد	اسم
انْقَضَوْا	پراکنده شدند	فعل ماضی

قواعد

مفعول به

مفعول به اسمی است که فعل فاعل بر آن واقع شده باشد و نشانه آن این است که در پاسخ چه چیزی را و چه کسی را قرار می‌گیرد، مانند وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً. مفعول به همیشه منصوب است. به عبارت دیگر، مفعول به اسم منصوبی است که پس از فعل تام و متعدی^۱ قرار می‌گیرد.^۲

-
۱. به افعالی که معنایشان تنها با فاعل کامل می‌شود فعل لازم گفته می‌شود. در مقابل این افعال، افعال دیگری هستند که معنایشان با فاعل و مفعول کامل می‌شود؛ به این افعال متعدی گفته می‌شود.
 ۲. مفعول به باید بعد از فاعل قرار گیرد اما گاهی اوقات مفعول به بر فاعل مقدم می‌شود.

برخی از افعال می توانند دو اسم (مفعول) را نصب دهند که عبارت اند از: «أَعْطَى، أَطْعَمَ، أَسْكَنَ، سَقَى، جَعَلَ، اتَّخَذَ، سَمَّى»، مانند: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ. همچنین، افعال قلوب^۱ دو مفعولی اند که عبارت اند از: «حَسِبَ، خَالَ، زَعَمَ، ظَنَّ» (گمان کرد، پنداشت)، عَلِمَ، وَجَدَ، رَأَى (علم پیدا کرد، یقین کرد)». برخی از افعال سه مفعولی هستند که عبارت اند از: «أَرَى، أَعْلَمُ، خَبَّرَ، أَخْبَرَ، أَنْبَأَ، نَبَأَ».

انواع مفعول به

۱. اسم ظاهر

مفعول به صورت یک کلمه جداگانه بعد از فعل در جمله می آید.

جمله فعلیه	قَتَلَ	داوُدُ	جَالُوتَ
ترکیب	فعل ماضی	فاعل مرفوع	مفعول و منصوب
ترجمه	داود جالوت را کشت		

۲. ضمیر متصل مفعولی

مفعول به صورت ضمیر متصل به فعل می آید.

	يَنْصُرُونَكُمْ		
ترکیب	فعل مضارع	«و» فاعل و محلاً مرفوع	«کم» مفعول و محلاً منصوب
ترجمه	شما را یاری کردند		

۱. این گونه افعال را «افعال قلوب» گویند، زیرا این افعال معنای باطنی و ذهنی می دهند نه معنای ظاهری و حسی، یعنی فهم آنها با درک و خیال یا با عقل و فکر سرو کار دارد نه با حواس و اعضای خارجی.

۳. ضمیر منفصل مفعولی

هرگاه به صورت ضمیر جدا از فعل بیاید.

جمله فعلیه	إِيَّاكَ	نَعْبُدُ
ترکیب	ضمیر منفصل مفعولی مفعول و محلاً منصوب	فعل مضارع، ضمیر مستتر نحن فاعل و محلاً مرفوع
ترجمه	[تنها] تو را عبادت می کنیم	

تمرین

عبارت های قرآنی زیر را ترجمه و مفعول به را مشخص کنید.

- وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا. (جمعه: ۱۱)

- لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ. (آل عمران: ۱۲۳)

- رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ

الْكَافِرِينَ. (آل عمران: ۱۴۷)

- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. (نبا: ۶)

منابع

- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، قم: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور، ۱۳۷۹ ش.
- أجوبة الاستفتاءات (فارسی)، سید علی حسینی خامنه‌ای، چ ۱، قم: دفتر معظم له، ۱۴۲۴ ق.
- الاحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، تصحیح محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- أطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، چ ۲، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش.
- الإقبال بالأعمال الحسنة، علی بن موسی بن طاووس، تصحیح جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، چ ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بن سلیمان بحرانی، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴ ش.
- التیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، بیروت: دار احياء التراث العربی، بی تا.
- تحریر الوسيله، سید روح الله موسوی خمینی، ترجمه علی اسلامی، چ ۲۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵ ق.
- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، علامه مصطفوی، حسن مصطفوی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.

- تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، ۱۳۸۸ ش.
- تفسیر/الصافی، محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، تصحیح حسین اعلمی، چ ۲، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
- تفسیر القرآن/الکریم، محمد بن ابراهیم صدر المتألهین، تحقیق محمد خواجوی، چ ۲، قم: بیدار، ۱۳۶۶ ش.
- تفسیر/القمی، علی بن ابراهیم قمی، تصحیح طیب موسوی جزائری، چ ۳، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
- تفسیر/المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- تفسیر موضوعی قرآن (صورت و سیرت انسان در قرآن)، عبدالله جوادی آملی، ج ۱۴، قم: اسراء، ۱۳۸۰ ش.
- تفسیر موضوعی قرآن (مراحل اخلاق در قرآن)، عبدالله جوادی آملی، ج ۱۱، اسراء، قم، ۱۳۸۹ ش.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
- تفسیر نور/الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، چ ۴، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
- تفسیر نور، محسن قرائتی، چ ۱۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.
- تفسیر هدایت، گروه نویسندگان، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.
- تنبيه الخواطر ونزهه النواظر (المعروف بمجموعه ورام)، مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.
- التوحید، محمد بن علی بن بابویه، تصحیح هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
- تهذیب الأحکام، محمد بن الحسن طوسی، تصحیح حسن الموسوی خراسان، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، محمد بن علی بن بابویه، چ ۲، قم: دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ ق.
- جامع أحداث الشیعه، حسین بروجرودی، تهران: فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ ش.

الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.

حکمت عبادات، عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، ۱۳۸۵ ش.

الخرائج والجرائح، سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی، قم: مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ ق.

دائرة المعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، چ ۲، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹ ش.

الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.

روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.

شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، محقق نجم الدین جعفر بن حسن حلی، تصحیح عبدالحسین محمد علی، چ ۲، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.

شرح غرر الحکم و درر الکلم، جمال الدین محمد خوانساری، چ ۴، تهران: نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.

شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن هبة الله بن أبی الحدید، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.

صحیفه امام، سید روح الله موسوی خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۷۸ ش.

صحیفه سجادیه، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۶ ش.

القاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروز آبادی، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا.

الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، چ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور، تصحیح جمال الدین میردامادی، چ ۳، بیروت: دار الفکر - دار صادر، ۱۴۱۴ ق.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، ترجمه گروه مترجمان، تحقیق رضا ستوده، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ ش.

مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۲۷، صدرا، تهران.

مدارک الأحكام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، محمد بن علی موسوی عاملی،
بیروت: مؤسسة آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۱ ق.

مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، چ ۲، تهران: دار الکتب
الإسلامیه، ۱۴۰۴ ق.

مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، قم: مؤسسة
آل البيت، ۱۴۰۸ ق.

المصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی، چ ۲، قم: مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
معانی الأخبار، محمد بن علی بن بابویه، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات
اسلامی، ۱۴۰۳ ق.

المفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، تحقیق صفوان عدنان
داودی، دمشق - بیروت: دار العلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.

من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه، تصحیح علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر
انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

الوافی، محمد محسن فیض کاشانی، اصفهان: نشر کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام،
۱۴۰۶ ق.

وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
نرم افزار حدیث ولایت، مجموعه رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت
آیت الله العظمی خامنه ای رحمته الله علیه، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ
و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای رحمته الله علیه).

سورة الجمعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
﴿١﴾ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾
وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ
لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا
بِعَاثِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾ قُلْ يَتَائِبُ الَّذِينَ هَادُوا إِنْ
زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦﴾
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾ قُلْ إِنْ
الْمَوْتُ الَّذِي تَفْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ يَتَائِبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ
لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ
فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ هَوْءًا
أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجْرَةِ
وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾